

همان گویی). ۲. جمع حالات ممکنه را فراگرفتن یا مشتعل بر حصر منطقی بودن ... ۳. از بودن موجود خاصی سخن گفتن ... ۴. در مورد آینده نامعلوم نظر دادن ... ۵. کفایت (فیرکمی) و یا ابهام سخن گفتن ... ۶. در موجودات غیرمادی سخن گفتن ... ۷. لوازم ضروری ذاتی آنها و انکار را برهم زدن ... ۸. قضایای جزئی و مثبت بیان کردن ...

- ۳۲. منبع ۲، ص ۳۲۲.
- ۳۳. منبع ۵، ص ۱۱۰.
- ۳۴. منبع ۱۱، ص ۲۰۲.
- ۳۵. منبع ۲۲، ص ۱۶؛ «شلیک به تبعیت از رمزی قوانین علمی راه «گزاره» نمی داند بلکه یک قاعدگی تلقی می کند برای فراتر رفتن از یک قضیه ی جزئی به قضیه ی جزئی دیگر».
- ۳۶. همان، ص ۱۰۰.
- ۳۷. همان.
- ۳۸. منبع ۵، ص ۵۷.
- ۳۹. همان، ص ۱۱۰.
- ۴۰. همان، ص ۱۱۱.

۴۱. الله، ج ۱: «از زبان، حقیقت و منطق، ترجمه ی منوچهر بزرگمهر، مؤسسه انتشارات مجلس دانشگاه صنعتی اربابنهر، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۴».

آیر می نویسد: «از این رو برمی گردیم به معنی خفیف مفروض باید کرده این نیست که چه دربرای هر قضیه یا کذب آن به طور منطقی، قطعی و یقینی می سازد سؤال صحیح این است که چه شهاداتی برای تعیین صدق و کذب آن مدخلی دارد و تنها اگر به این سؤال دوم جواب منفی داده شود، چنین نتیجه می گیریم که خبر مورد بحث سهل است» (همان صفحه ۴). آیر در موشکده این کتاب، معیار مدخلیت را نیز نامرسا و نامکامل قلمداد می کند.

۴۲. منبع ۳۱، ص ۲۵۴.

۴۳. ری، اسکار، نظریه ی واقع گرا در باب علم، نسخه ی چاپ شده ی ترجمه ی فارسی.

۴۴. نگاه کنید به:

وت، استیو، عرقان و فلسفه، ترجمه ی بهادالدین خرمشاهی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۱، ص ۲۶.

توماس کوهن همین نظر را در اثر زیر تکرار کرده است: Thomas S. Kuhn; Die Struktur Wissenschaftlicher Revolutionen, Suhrkamp Verlag, 1989, S.59.

در مضمونی شبیه به همین مورد ترجمه می گوید: «تتها آن چیزی که تاریخ لغزازی می تواند تعریف شود»:

۵ ج - «بلاکهایم» شش مستفکر اگزیستانسیالیست ترجمه ی محسن حکیمی، انتشارات مرکز، تهران ۱۳۶۸، ص ۳۰.

- ۴۵. منبع ۱۵، ص ۳۰.
- ۴۶. منبع ۲، ص ۳۳۶.
- ۴۷. همان.

۴۸. نگاه کنید به: آرن ناتس؛ ترجمه ی منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۵۶.

۴۹. منبع ۲، ص ۱۱۰.

۵۰. همان جا، ص ۸-۲۵۶.

۵۱. «دکاس پلانک؛ درباره ی ماهیت آزادی اراده»، ترجمه فارسی رضا سلطنتور، نقد شماره ۶، ص ۹۶

52- Thomas S. Kuhn; Die Struktur ... S.64.

۵۳. منبع ۲، ص ۲۳۹.

۵۴. «الکساندر کوبزه می گوید که از دید دکارت «علم انسانی واحد است» به این دلیل که ذهن واحد است و علم چیزی نیست مگر به کار بردن ذهن به صورت گوناگون در مورد چیزها ...» در: الکساندر کوبزه، گفتاری درباره ی دکارت، ترجمه ی امیر حسین جهانگیرلو، نشر قطره، تهران ۱۳۶۶، ص ۵۲

۵۵. ارسطو؛ متافیزیکه، ترجمه ی شرفالدین خراسانی، انتشارات قطره، تهران ۱۳۶۶، ص ۹۴.

۵۶. منبع ۷، ص ۲۱۹. «تئیسیتین همان جا می نویسد: «قضایای ریاضیاتی تا آن جا که به واقعیت اشاره می کنند، یقینی نیستند و در آن جا که مسلم و یقینی هستند با واقعیت کاری ندارند.» (ص ۸۸۷).

- ۵۷. همان جا، ص ۱۲۵.
- ۵۸. همان جا، ص ۳۸.
- ۵۹. منبع ۵، ص ۱۳۸.
- ۶۰. همان جا، ص ۲۶۸.
- ۶۱. منبع ۷، ص ۲۵۰.
- ۶۲. منبع ۶، ص ۲۰۴.
- ۶۳. همان جا، ص ۳۳۳.
- ۶۴. منبع ۷، ص ۲۵۰.
- ۶۵. منبع ۵، ص ۱۶۲.
- ۶۶. همان جا، ص ۹۶.

۶۷. همان جا، ص ۹۶. توماس کوهن در مصاحبه ایخیرش با روزنامه ی فرانسوس لوموند می گوید: «ما می توانیم بین سبک و گزیده تمایز بگذاریم، اما اگر در طبیعت موجودی پیدا شود که تاگزیرد باشیم آن را «سگ گریبه» بنامیم، نگاه بخشی از زبان که مربوط به طبقه بندی حیوانات است در هم می ریزد.» نقل از: ترجمه ی آلمانی این مصاحبه در: "Weltbilder der Wissenschaften", Die Zeit, 28. April. 1995., S. 42.

۶۸. همان جا، ص ۳۹.

۶۹. همان جا، ص ۱۰۳.

۷۰. «ارنست کاسیرا: فلسفه و فرهنگ، ترجمه ی بزرگ فائزاد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۰، ص ۱۲۰-۱».

۷۱. منبع ۲، ص ۲۸۹، ۲۸۸.

۷۲. «پوپر؛ رساله ی «شناخت عینی»، نقل از منبع ۲، ص ۳۹.

۷۳. «پوپر، دهر حیوان با توفیق با انتظاری می نولد می شود که می توان آن ها را همچون فرضیه یا نوعی

دانش فرضیه ای فرموله کرد و ادعای من این است که ما بدین معنا نوعی دانش ذاتی داریم و می توانیم با آن آغاز کنیم، هر چند که این دانش شاید کاملاً هم قابل اتکا نباشد» (رساله ی «شناخت عینی»، نقل از منبع ۱، ص ۳۰).

۳۰. «عبدالکریم سروش این نکته را بدین صورت بیان می کند که: «ما با یک تک نظام مشهودیم، یعنی همین انواع انسانی که از یکدیگر تمیز می دهیم، نیز وارث یک نظام معقولیم و می توانیم سیستم نظارهای از اندیشه ها که تفسیرهای ما بر حسب آن ها انجام می یابد هیچ نورانی از تاریخ بشری و حتی حیوانی را نمی توانیم نام برد که نقطه ی شروع تفاعل این دو باشد.» (علم چیست، فلسفه چیست؟، ص ۱۸۶)

۷۴. منبع ۵، ص ۳۴۳.

۷۵. منبع ۳-، ص ۱۱.

۷۶. منبع ۵، ص ۳۶. «ما علم تجربی را با قواعد روش شناختی تعریف می کنیم و در این کار خود را ملزم به رعایت سوابق می نامیم. بدین ترتیب که ابتدا قاعدگی را بر این وضع می کنیم تا ضابطه ای باشد برای سنجیدن سایر قواعد رقیب این قاعده بالاتر از قواعدهای دیگر است. همین قاعده حکم می کند که سایر قواعد باید چنان وضع گردد که مانع ابطال هیچ گزاره ای در علم نباشد. بدین نحو روشی پیوند محکم، قواعد روش شناسی را از یک سو به یکدیگر می پیوند واز سوی دیگر به معیار ابطال پیروی. اما این پیوند به معنای دقیق، قیاسی و منطقی نیست، بل که ناشی از آن است که ما بر وضع قواعد روش شناسی، شش می هم به آن غایت شناختی که استفاده از معیار ابطال پیروی تضمین کرده» (منبع ۵، ص ۳۷).

۳- شناخت شناسی تحلیلی و دیالکتیکی

یورگن هابرماس

ترجمه: محمود علی زاده

«کلیت اجتماعی، زندگی مجزایی برای آن چه از آن ساخته و یافته شده ندارد و خود را از سحری دقایق و ایزاری مستفرد خویش تولید و بازتولید می کند» [همان گونه که نمی توان این گل یکپارچه را از زندگی، همکاری و تاقش عناصر جدا کرد به همان متوال نمی توان هیچ عنصری را حتما در ایزاتی نقش خودیاش بدون بصیرت نسبت به آن گل که ماهیت خویش را از حرکت و پویایی این جز می گیرد، فهمید (نظام [مستقیم] و عناصر آن به هم وابستگی متقابل دارند و تنها در آن وابستگی متغالی قابل شناسایی اند» (۱) «یورگن هابرماس

در قالب مفولاتی می‌فهمد که تبارشان در منطق هگلی نشانگر تبارپذیر است و یا جامعه را یک کلیت در معنای دقیق دیالکتیکی این واژه می‌داند و در چنین تعبیری از کلیت تلقی کلی یک‌گانه همچون موجودی انضمامی که چیزی بیش از حاصل جمع اعضا و شاخص‌ها باشد متوجه است. کلیت در عین حال همچون طبقه در معنای منطقی این واژه نیز نیست که بتواند از راه جمع بست عاصرایی که محیط بر آن هاست تعریف شود بدین ترتیب مفهوم دیالکتیکی کلی موضوع انتقاد در حق می‌باشد و علاوه بر منطقی‌نظم‌های گسسته‌گات وارد است.^(۳) یعنی نظریه‌ای که پژوهش بر پایه‌ی قواعد صوری در تحلیل را با انزجار از قلمرو خویش می‌راند قرار نمی‌گیرد و با این حال از مرزهای موضوع صوری که در قلمرو طلست. آن دیالکتیک چیزی جز ماندگاری خیالی نمی‌تواند بود قدم فراتر می‌نهد

نازوی منطق‌دانان هرچه می‌خواهد باشد جامعه‌شناسان برای این مکتب‌های خیالی که قدم نیز نیستند تعبیری دارند که حق مطلب را ادا می‌کند به نظر آن‌ها بیاناتی که ناظر بر کلیت استاسیات زندگی اجتماعی‌اند امروز همانا چون ایدئولوژی تلقی می‌شوند. ماضی که درک علوم اجتماعی نیست به خوشی به وسیله‌ی شناخت‌شناسی تحلیلی تعین می‌شود. روشنگری ظاهر آری‌نگار در هر حرکت دیالکتیکی ردیابی روش را می‌جوید و این رد جویی شاید کامل‌آلی تا به حق نباشد زیرا روشنگری دیالکتیکی^(۴) که با سرختمی می‌کوشد سرپوش‌ها را کنار زنده فی‌الواقع نسبت به تصویری از استوره که اثبات‌گرایی [اوبزوتیوسم] فرمالی‌اش کرده است وفادان می‌ماند به عبارت دیگر روشنگری دیالکتیکی کماکان بر آن است که روند پژوهش علمی‌ای که از سوی علمایین آگاه [یا پژوهش‌ها] سازمان می‌یابد از طریق عمل شناخته به اوضاع عینی‌ای که قصد شناختش را دارد تعلق می‌یابد این نگرش مسلماً هم جامعه را به معنای کلیت پیش‌فرض می‌گیرد و هم جامعه‌شناسی را که افکارشان امکان روابط دورانی این جامعه است تردیدی نیست که علوم اجتماعی هستی بر روش‌های تحلیلی. تجربی نیز جامعه را یکی یک‌گانه تلقی می‌کند و نظریه‌های‌شان نظریاتی است بیرومن‌نظرانه. آن‌ها نیز برآیند که نظریه‌ی عام می‌یابد بر نظام اجتماعی در تعامبات آن ناظر باشد این رویکرد پیش‌داورانه نسبت به جامعه و رخداد اجتماعی همچون شبکه‌ای از قانونمندی‌های تجربی تلقی می‌شود که هر یک کارکرد ویژه‌ی خویش را دارند. روابط اشتقاقی این مفادیم مورد^(۵) در الگوهای علوم اجتماعی به طور کلی همچون عاصرایی تصور می‌شوند که بر پایه‌ی انکسای متقابل با یکدیگر پیوند یافته‌اند این نوع روابط بین نظام و عناصر تشکیل دهنده‌شان را که فرضیه‌وار از تباط و مداخلات ریاضی انتقاد شده است باید صریحاً از رابطه‌ی بی‌گسسته و دقیق آن که تنها به نحوی دیالکتیکی انکشاف می‌یابند متمایز دانسته. اما تمایز بین مفولات نظام و کلیت در معنای فوق در زبان

منطق صوری ناپدید شده و در زبان دیالکتیک باید رفع و اما شود بنابراین قصد ما این است که از بیرون به این شکل نمونه‌وار از علوم اجتماعی بپردازیم. در شکلی که یکی از آن‌ها خود را به استناد از کارکرد مفولته نظام محدود می‌کند و دیگری بر مفولته دیالکتیکی کلیت اصرار می‌ورزد ما می‌کوشیم این دو برداشت از علوم اجتماعی را در مقایسه با یکدیگر و بر ترو پینج وجه تمایز شاخص توضیح دهیم.

۱. اگر قرار باشد پیوند بین نقش‌ها و کارکردهای اجتماعی و انکسای متقابل آن‌ها به یکدیگر کاملاً شهودی از تباط بین متغیرهای رفتار اجتماعی تفسیر می‌شود علوم مفولته نظام در قالب نظریه‌ای که قاطبانه نیروی عام تفسیر است تنها می‌تواند این پیوند را به نحو صوری توصیف کند در این برداشت هم خود مفولته نظام و هم گزاردهای نظری [تئوریک] که آن را توضیح می‌دهند از قلمرو تحلیل تجربه بیرون می‌مانند بنابراین دستورالعمل‌های روش تحلیلی. تجربی علاوه بر قواعد منطق صوری برای برقرار ساختن پیوندی قیاسی بین گزاره‌های مفروض یعنی ساختن دستگاه محاسباتی قابل استنادی برای علوم تجربی. تنها واجد این خواسته است که ما باید مفروضات بنیادی خود را چنان برگزینیم که امکان استنتاج قوانین تجربی معنادار از آن‌ها امکان‌پذیر باشد تاگاه گفته می‌شود که نظریه یا باید با قلمرو کاربستی «هدمی»^(۶) باشد اما همین شیوه‌ی این خود گمراه‌کننده است. زیرا از تعاطلی هستی‌شناختی بین مفولات علمی و ساختارهای اجتماعی اما هیچ اطلاعاتی نداریم. نظریه‌های الگوهایی نظمه‌وارند که ما آن‌ها را بدخلواته و در قالب روابط نحوی قابل انکسای می‌سازیم. این الگوها در واقع زمامت‌های قابل ویزهای از موضوعات علم قابل استناداند که شناخته‌شده از پیوستگی واقعیت در قالب‌شان تک‌جند بنابراین معرفت‌شناسی تحلیلی نیز می‌تواند مدعی باشد که در شانه از علوم دقیقه توافق و سازگاری واقعی بین فرضیه‌های قانونی مشتق شده از نظریه‌های علمی و هوشگاری‌های تجربی اساساً تضاد است و نمی‌تواند خارج از قلمرو نظریه قرار می‌گیرد هر تفکری که نخواهد به این امر قانع‌گشته غیرمجاز خواهد بود.

نظریه‌ی دیالکتیکی گناه زیاده‌طوایی را به گردن می‌گذرد این امر که علم در نگرش به جهان ساخته‌ی انسان باید از همان روش می‌طرف‌انمای بیرونی کند که در علوم طبیعی با موفقیت به کار بسته است. مورد تردید نظریه‌ی دیالکتیکی است برعکس از منظر نظریه‌ی دیالکتیکی علوم اجتماعی باید مقدمتاً سازگاری و خوانایی مفولت‌انسان با موضوع علم را تضمین کند زیرا الگوهای نظمه‌وار که مقادیر هموردا فقط به نحو تضاد در آن می‌گنجد علاقه و توجه ما نسبت به جامعه را از حروف می‌گنجد قطعاً روابط اشتقاقی شیعی شده در نهادها. همانند بسیاری از قانونمندی‌های تجربی در چارچوب الگوهای علوم اجتماعی می‌گنجد و قطعاً ممکن است دانش تجربی و تحلیلی از این نوع

را قادر سازد یا شناخت و پاسگهی‌های منفک شده از شبکه‌ی کلی روابط. بر برخی واقعیت‌های اجتماعی غلبه یا تسلط فنی [تکنیکی] پایه‌ی همان طور که بر طبیعت غلبه یافتگی‌ها. اما مجرد آن که نسبت شناخت از غلبه بر طبیعت برتری از دست برین در قلمروها و روشهای خودیورده می‌ورزد ما می‌کوشیم این‌ها را به عنوان نظام عمومی نسبت به قلمرو کار بست خود به تقلب در موضوع شناخت [آزاد] مدل می‌شود. اگر ساختار موضوع علم مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد و به بهایی اوریده به یک روش‌شناسی [مترادف] عام به حساب آید به خود نشود موضوع علم نیز به نوبه‌ی خود نظریه‌ای را که نمی‌تواند در آن نفوذ کند به مثابه ادعایی بر بی‌مناک محکوم خواهد کرد. در قلمرو طبیعتی عامانه بودن شناخت‌های مدعی حقیقت و زنده‌ی جانشی ندارد و کمتر توجیهی را به خود مطلوب می‌کند اما در علوم اجتماعی انتقام موضوع شناخت از شناخته‌شده را به خوبی می‌توان دید به ویژه زمانی که عامل شناخت از تار و پود اجاره‌دار و در بعضی فضایی که قصد تحلیلی را دارد بود اجاره‌دار و در بعضی فضایی که قصد تحلیلی را دارد می‌یابد بافت زندگی اجتماعی کلیتی است که پژوهش بر موضوع جامعه را نیز تعین می‌کند می‌تواند از تار و پود علوم شناخت خودیورده ها شود بدین ترتیب چنین به موضوع مدعی است که آزادی علوم اجتماعی در قلمرو مفولات نظریه‌ی ما به این طریق نقصان می‌یابد زیرا نسبت به داده‌های یافته در اختیار ندارد بلکه تنها داده‌های در دسترس اوست که به وسیله‌ی یافت کلیت اجتماعی شناخته‌شده می‌شاند.^(۷)

بنابراین با توجه به این که نظریه باید در بنا و ساختار مفولات خود در خود موضوع باشد و این که موضوع با به روشی خویش بر روش تحقیق اثر می‌گذارد پژوهش تنها از طریق دیالکتیکی و برای همه‌ی انواع نظریه‌های انعکاس امکان‌پذیر است دستگاه علمی تنها زمانی درجه‌های شناخت موضوع را می‌سازد. موضوعی که به هر حال باید ساختار و فرمی از پیش بشناسیم - که مفولات مورد کوشش نسبت به موضوع بیرونی نمانند این مورد [اسطفا] را نمی‌توان با هیچ نوع بی‌اسطگی ما قابل تجربی بنا تجربی خودیورده گشته بلکه تنها با پیوستن به نازیب [تجربه‌شناسی] طبقه‌های زندگی اجتماعی و به نحوی دیالکتیکی می‌توان به این جهت وارد است. این نوع ساختار فرضی - قیاسی گزاره‌ها را تبیین تأویلی معنا می‌گیرد و مفولته که هنوز ادراک میهنی از آن‌ها وجود دارد به جای آن که به وسیله‌ی ترمیمی خواص و بلا تعاسب از نهادها و معانی مشخص شوند تعین خود را به تناسب جایگاه‌شان در تکوین بافت اجتماعی به دست می‌آورند مفولته‌ی که شکل غلابی دارند میدان را برای مفولته‌ی که قارند جوهر و کارکرد را یک‌جا بیان کنند خیالی می‌کند نظریه‌هایی از این دست در جریان پرورهای ذهنی [سوپرژکتیو] دستگاه علم در هر یک قدم دقیقه و حلقه‌ای هستند از بسافت عینی‌ای که موضوع تحلیلی‌شان است.

۲. به تناسب رابطه نظریه و موضوع رابطه نظریه تجربه نیز تغییر می‌کند روش‌های تحقیق تحلیلی - تجربی تنها یک نوع تجربه را می‌پوشاند یعنی تجربی‌ای را که خود تعریفش گردانند در این روش‌ها احکام قوی‌ی ادراک تنها زمانی اعتبار دارند و می‌توانند مورد پذیرش متقابل عاملین شاسا قرار گیرند [۱] یا به نحو میان ذهن متقابل باشند[۲] که ممکن است مشاهده کنترل شده‌ی رفتار فیزیکی، آن هم در اوضاع و شرایطی مصنوعاً بازآرایی شده و مفید از شرایط طبیعی - به طوری که بتوانند هر زمان مورد معاینه هر دانشمندی یا آزمایش‌کننده‌ی دلخواهی واقع شوند از این نقطه‌نظر، اثر قرار باشد فرضیه‌هایی که در حالت تجربی استنتاج شده‌اند علاوه بر صحت منطقی دلالت قوی‌ی هم داشته باشند آن‌گاه باید مشاهدات فوق‌الذکر همچون شالوده‌های تجربه تلقی شوند و نظریه‌ها باید بر آن‌ها تکیه کنند علوم تجربی در معنای دقیق کلمه بر این امر اصرار دارند که همهی گزاره‌های قابل بحث باید تستی به طور غیرمستقیم به وسیله‌ی این‌گونه تجربیات که وقت محدود و محصور شده‌اند قابل آزمون باشند.

نظریه دیالکتیکی جامعه به شدت در مقابل دیدگاه فوق مقاومت می‌کند از این نقطه نظر اگر صحت دارد که ساختارن صوری نظریه ساختار مفاهیم و گزینش مقولات و الگوها می‌تواند گزینش‌ناپذیر قواعد آزمایشی یک روش‌شناسی عام باشد بلکه - همان طور که دیدیم - باید مضمناً خود را با موضوعی از پیش شکل گرفته سازگار سازد. آن‌گاه نظریه مجاز نیست تجربی از تجربه شکل بگیرد و سپس با تجربی‌ای به شدت تجدید شده هم آغوش دهد. بیوستگی‌ای که یون رویداد نظری و کل نظریه‌های اجتماعی معاصر می‌شود با توجه به این امر که پژوهش جامعه‌شناختی نیز به این فرایند تعلق دارد خود منوط و موقوف به تجربه است. چنین دیدگاه‌هایی در تحلیل نهایی از خزانگی تجربی‌ای است شده مایل علمی مایه می‌گیرند این تجربه تنها محیط اجتماعی‌ای را که بر تاریخ زندگی انسان‌ها متوسل است یعنی نشانی و پرورش را که ذهن [سوز] نام اکتساب کرده است هنوز همچون عناصری صرفه ذهنی از خود برانده و دفع نکرده است [۳] این تجربه مقدماتی را جامعه به مثابه کلیت راهتاری و عقلی نظریه است. در نظریه خود را بیان می‌کند و از طریق ساخت و یافتن از نو به وسیله‌ی تجربیات تازه کنترل می‌شود زیرا در آن مرتبه‌ی انجام‌ی نیز که در تجربی به مثابه مشاهده مصنوعاً تعلق شده کاملاً از اندیشه جدا می‌شود و اندیشه در قالب مجموعه‌هایی از گزاره‌های ضروری و فرضی از بیرون و همچون مرجع بیگانه در برابر امر تجربی قرار می‌گیرد می‌باید آن دو توافق و سازگاری و قرار گردد تا نظریه دیالکتیکی می‌تواند با تجربه هر اندازه تجدید شده هم که باشد به متناقض برخورد از سوی دیگر نظریه دیالکتیکی موظف نیست از مشاهده‌ی این‌گونه از این کنترل شانه خالی می‌کند صرف نظر نماید از همین رو چنین نیست که

همه قضایای نظریه دیالکتیکی به زبان صوری ساختاری فرضی - قیاس قابل ترجمه باشند و سراسر به زبان‌های تجربی تحولی گردند بر عکس، قضایای مرکزی نظریه دیالکتیکی کمتر از بقیه چنین خاصیتی دارند

مفهومه نظام که پیش فرض علوم اجتماعی تحلیلی است بنا به معنای کارکردی خود به هیچ وجه نمی‌تواند به نحو تجربی تأیید یا تکذیب شود فرضیه‌های قانونی هر اندازه برضار و جافه معتر هم باشند نمی‌توانند اثبات کنند که برای ترجمه‌اشکالی از کارکردهاست که باید به نحوی تحلیلی و به صورت چارچوبی برای هموزادایی‌های ممکن پیش فرض گرفته شود بر عکس تلقی دیالکتیکی جامعه همچون کلیت، خواستار آن است که ابزارهای تحلیلی و ساختاری اجتماعی مانند چرخ‌دنده با هم جفت شوند تلقی تأویلی (هرمونتیک) کلیت باید اضماری پیش از یک وسیله یا ابزار باشد و باید در جریان تبیین، خود را با همچون تلقی حقیقی اثبات نماید به عبارت دیگر هنگامی که آغاز و چگونگی پدیدارها به بهترین وجه در طرح پیشین جاری می‌گردد تلقی تأویلی باید نشان دهد که قولموی خونی و سازگار با خود جامعه است. در این جا و بر زمینه این معادست که می‌توان به روشی جابه‌جا شدن نقطه تأکید را در رابطه نظری و امر تجربی دید از یک سو قاسوس نظریه دیالکتیکی، حیات ادات مفهومی قولموی نیز که به خودی خود تنها می‌توانند معنی اعتبار تحلیلی باشند باید خود را در تجربه به ثبوت برسانند اما از سوی دیگر، این تجربه مشاهده کمتر شده نیست به نحوی که یک فکر می‌تواند بی‌آن که به طور غیرمستقیم توان مقاومت در برابر ابطالی سخت‌گیرانه را داشته باشد مشروطیت علمی خویش را حفظ کند

۳. رابطه نظریه و تجربه رابطه نظریه و تاریخ را نیز تعیین می‌کند. شوه‌های رویداد تحلیلی - تجربی می‌کشد همهی فرضیه‌های قانونی را به یک نحو بازآرمانی قرار از این که موضوعشان مولد تاریخی باشد یا پدیدارهای طبیعی. از این قرار دانش که مدعی عنوان اولیه در معنای دقیق این کلمه است باید در طبیعت و تاریخ روشی تعمیم‌دهنده داشته باشد و ابستگی‌های قانونی که تشبیه می‌کند شکل منطقی‌شان اساساً یکسان باشند کارایی و شایستگی ویژه نظریه‌های علوم طبیعی حاصل روند است. ۴. در آن سیران سفق فرضیه‌های قانونی یا محک تجربه سنجیده می‌شوند این نظریه‌ها پیش‌بینی مشروطی روندهای عینی یا شیبی یافته را میسر می‌سازند. آن‌جا که محک آزمون یک نظریه مقایسه‌ای پیش‌بینی‌های آن را رویاندهای واقعی است نظریه‌ای که به کلیات به لحاظ تجربی آزمایش شده است اما با مجاز می‌تواند تا بر پایه‌ی تجربی‌ای علم یا قوانینش و با اوضاع و احوالی که تمسین‌کننده‌ی یک مورد معین‌اند این مورد را در حوزه صق قانون مذکور قرار دهد و درپایه‌ی آینه‌ی یک وضعیت مفروض پیش‌بینی‌هایی طرح کنیم. رسم بر این است که این

وضعیت مفروض را علت و رویداد پیش‌بینی شده را معلوم بمانند بدین ترتیب وقتی ما برای پیش‌بینی یک رویداد معین نظریه‌ای را بدین شیوه به خدمت می‌گیریم معنی‌اش این است که ما رویداد مذکور را «تجربه» می‌کنیم پیش‌بینی مشروط و تبیین علی تمایز متفاوتی هسته که ما برای کارایی واحد و معینی از علوم نظری به کار می‌گیریم

بنا بر شناخت‌شناسی تحلیلی، علوم تاریخی نیز با مساره‌های حساسی سنجیده می‌شوند و آن که مسلم است این علوم تاریخی مناطق را برای تأمین منفعت متفاوتی در شناخت به کار می‌گیرند هدف آن‌ها استنتاج و تأیید قوانین عام نیست بلکه تبیین روندهای منفرد است. در این کار تاریخی، انبوه از قوانین پیش‌را افاده را که اغلب چیزی جز قواعد روز‌نشانانه و جامعه‌شناسانه‌ی تجربه نیستند فرض می‌گیرد تا رویداد داده شده را به سطح عینی فرضیه‌ای تعمیم دهد بدین ترتیب شکل منطقی تبیین علی همیشه ثابت و یکسان می‌ماند اما فرضیه‌هایی که مسته بر آزمون تجربی آن‌هاست در علوم تعمیم‌دهنده علوم تاریخی وضعیت متفاوتی دارند فرضیه‌ها در حالت اول مستند بر قوانینی که تحت هر اوضاع و احوال دلخواهی به نحو قیاس استنتاج می‌شوند در حالی که در حالت دوم ایستایی آن‌ها بر خودی‌این اوضاع و احوال است و قرار ندادن قواعد تجربی روزانه - فوایدی که به صورتی عملگرآیانه به عنوان [کامیابی] پیش‌فرض گرفته شده‌اند - به عنوان محک یک رویداد منفرد قرار از آن اوضاع و احوال معین ممکن نیست [۴] قوانینی که به طور ضمنی در روابط تاکت و تالیفته نقطه‌ی انکای تحلیل مثل یک رویداد معین‌اند می‌توانند مستقیماً انگیز باشند؛ مادام که علاقه‌ی پژوهش محدود به گزاره‌های فردی و فرضیه‌ای است که پژوهش رویداد معینی را تبیین کنند منافقت‌های کار نیست اما به مجرد این که تمایل پژوهش متوجه گزاره‌های عمومی به طور کلی که صرفاً مفروض نباشند عنوان بودند معلوف گردند آن‌گاه تاریخ‌نویس به جامعه‌شناس مبدل می‌گردد و تحلیل مذکور در حوزه علم نظری قرار می‌گیرد. پیور با عزیمت از این وضع متفقاً بدین نتیجه می‌رسد که محک زمن فرضیه‌های قانونی در حوزه کار علوم تاریخی نیست. هم‌شکلی‌های تجربی که در قالب شناسایی کلی و از طریق ابستگی کاتردی معادله هموزادایی می‌شوند ساختی مشابه از اوضاع و احوال اجتماعی [تاریخی] مشخص دارند که می‌توانند همچون علت یک رویداد تاریخی معین قلمداد شوند بنابراین چیزی به عنوان قانون تاریخی اساساً نمی‌تواند وجود داشته باشد و قوانینی که در علوم تاریخی به کار می‌آیند همان جایگاه و مرتب‌های را دارند که قوانین طبیعی در آن برخوردار هستند

در مقابل دیدگاه فوق، نظریه دیالکتیکی جامعه مدعی است که رویدادهای منفرد به کلیت وابسته‌اند و بدین ترتیب کاربرد محدود شده‌ی مقوله قانون را به

تاگرد و می‌کند هدف نظریه دیالکتیک در برای
ولایتگی جزئی واحدهای تاریخبا مستقل یا خنثی،
تحلیل ارتباط و پیوندی عینی است که در تعیین راستای
تحول و تکوین نقش ایفا می‌کند البته نکته مهم از
این پیوند عینی سلسله به اصطلاح فایده‌مندی پیوستگی
نیست که علوم تجربی محض برای الگوهای ناظر بر
توالی و ترتیب رویدادهای طراحی می‌کنند قوانین حرکت
تاریخی مدعی اعتباری را فیکتیت و در عین حال
محدودترند از آنجا که این قوانین از پیوندهای روزنی
دوران یا موقعیتی معین منتزع نیستند به هیچ وجه
نمی‌توانند علم باشند آن‌ها نه مربوطند به ساختارهای
انسان‌شناختی مستعد و پایدار و نه به ثابت‌های تاریخی،
بلکه به ترتیب ارتباطی و فایده‌مندی مشخص در ساخت
یک مرحله عینی، سراسر یگانه و برگشت‌ناپذیر از روند
تاریخ؛ ساختی که در شناخت خویش و نه صرفاً به نحوی
تحلیل تریف شده است. اما از سوی دیگر حوزه اعتبار
قوانین دیالکتیکی بسیار وسیع‌تر زیرا آن‌ها در بر
گیرنده، روابط متنوع کارکردهای مفرد و پیوندهای
منتزع و متفک شده نیستند بلکه چنان پیوستگی‌های
مبتدای را شامل می‌شوند که تعیین‌کننده جهان
زندگی اجتماعی، یک دوران تاریخی کامل یا در یک کلام
کند که امر واقع به خودی خود دارد به آن چه امر واقع
می‌خواهد باشد و امر واقع را مواجهه کند با آن چه واقعاً
هستد. نظریه باید انجمادی را که برابر استیضاح اینجا و
آنجا در فضا محض سازد و به میزان شش بی‌اسر
ممکن و امر واقع مسئل نماید [۱-] از همین رو
فرضیه‌هایی که از نظریه مشتق می‌شوند و
پیش‌گویی‌های که قاعدتاً نسبت به امر قابل انتظار
محصل هستند برایش کفایت کامل ندارند.^(۴)

دشمنی می‌فهمد به علاوه نظریه‌ای که معنا
اجتماعی را به نحوی عینی می‌فهمد باید چاب مسئله
شیش‌شکلی را هم بداند زیرا جریان‌های عینی‌بخشنده
محصراً همین را در نظر دارند این عینی‌گرایی،
انسان‌های تاریخاً کشش‌مند را به مثابه سواست
فایده‌مند بین انبیا تحلیل می‌کند دیالکتیک به چنین
رویکردی تن در نمی‌دهد و با این حال در مقابل خطر
تبدیل شدن به اپینولوژی مقاومت می‌کند زیرا مادام که
رویکرد تاریخی، روابط انسان‌ها را یا دایره‌های
انسان‌ها نیست به خودشان می‌سپرد این خطر کماکان
وجود دارد استوار ماندن نظریه دیالکتیک بر چش
تحلیلی است که از روش‌های (سوزدها) و نهادهای
واقع‌ها یا آن چه واقعاً هستند در فریفت خودشان‌ها
و نهادهای ساختاری با این نگرش است که کلیت تاریخی
یک وضعیت اجتماعی معین خود را آشکار می‌سازد و
معنی جبر کور روابط اجتماعی حل می‌شود زیرا در
مقوله کلیت قید روابط اجتماعی برگردن افراد که در
لحاظ ذهنی بی‌معنا می‌محتوا و شارج از حرمان اراده
است، خود را همچون حلقه‌ای از یک زنجیره عینی
برمی‌سازد و بدین ترتیب مورد استناد نظریه
دیالکتیکی قرار می‌گیرد. نظریه نباید مقولاتی را که
خارج از امر واقع یا خود همواره می‌آورد به کلیت مسئله
کند که امر واقع به خودی خود دارد به آن چه امر واقع
می‌خواهد باشد و امر واقع را مواجهه کند با آن چه واقعاً
هستد. نظریه باید انجمادی را که برابر استیضاح اینجا و
آنجا در فضا محض سازد و به میزان شش بی‌اسر
ممکن و امر واقع مسئل نماید [۱-] از همین رو
فرضیه‌هایی که از نظریه مشتق می‌شوند و
پیش‌گویی‌های که قاعدتاً نسبت به امر قابل انتظار
محصل هستند برایش کفایت کامل ندارند.^(۴)

بدین دیگری نیز وجود دارد و بدین هم خواهد ماند و
آن عبارت است از این که آیا آینده واقعاً مورد مطالعه
بوده است. آیا واقعاً برای افکار جامعه به این مسیر کار
شده است و محصول سیاست معینی است یا این که این
آینده به مثابه عنصری از ساختار نظریه به همچون
فرضیه یا تئوری برده می‌شود.^(۱۰) تنها علوم اجتماعی‌اند
که با چنین نیت علمی می‌توانند هم هنگام تاریخ‌ها
نظایر پیش‌بروند، ضمن این که سلسله با همین نیت
و نیز در همان چارچوب عینی‌های که نیت مذکور امکان
تحلیلی را فراهم آورده است مورد تفکر و تأمل قرار
دهند؛ دقیقاً چنین روشی برای نیت علمی در علوم
اجتماعی است که آن را از تلقی ذهنی و دلخواهانه‌ی
ماکس و تحت عنوان «عطف به ارزش‌ها» متمایز
می‌سازد.

۴- همواره با تغییر رابطه بین نظریه و تاریخ
رابطه‌ی علم و عمل (رابطه‌ی کماکان هم‌دگرگون می‌شود
تاریخ‌نگاری‌ای که صریحاً و دقیقاً همچون علوم تجربی
خود را به تعیین علی رویدادهای معینی می‌کند
مستقماً فقط ارزش‌های‌نگارانه با ارزش سطوح می‌کند
ماسخ دارد شناخت‌هایی از این دست در زندگی عملی
کارزدهای ندارند. از این لحاظ بیشتر شناخت‌های حاصل
از فرضیه‌های قانونی که از میان تجربه نیز سرچشمه
بیرون آمده‌اند به کار زندگی عملی این‌ها امکان
پیش‌بینی‌های مشروطی را فراهم می‌آورند و سایرین
می‌توانند مادام که هدف‌های علمی معینی مقروض
باشند به رهنمودهای یا توصیه‌های فنی برای گرفتن
عقلانی بین وسایل موجود میل شوند به مرحله اجراء
آمن پیش‌بینی‌های علوم طبیعی و تبدیل آن‌ها به
امکان فنی مستند بر همین رابطه منطقی است. به
حکمت منوال قانون‌های علوم اجتماعی نیز سطح و
نوعی فنی در حوزه عمل اجتماعی را به دست
می‌دهند با کمک این فنون اجتماعی می‌توان فرآیند
اجتماعی را نیز همچون روندهای طبیعی تحت اختیار
گرفت بنابر این جامعه‌شناسی که براساس روش
تحلیلی - تجربی کار می‌کند می‌تواند به مثابه علم
کمکی برای آژدری عقلانی جامعه مورد مطالعه واقع
شود. تردیدی نیست که پیش‌گویی‌های مشروط و
پایربار قابل استفاده در فنون آژدری جامعه فقط از
نظریه‌های حاصل می‌شود که مربوطند به حوزه‌های
منفک شده و مساببات استاتیکی که در آن‌ها رویدادهای
تکرار می‌شوند یا امکان تکرارشان وجود دارد. اما
نظایرهای اجتماعی عبارت‌اند از وضعیت‌های معین زندگی
انسان‌ها در شرایط تاریخی گوناگون و به آن دسته
نظایرهای تکرار شونده‌ای تعلق ندارند که بتوانند به
قاعده‌ی علوم تجربی درباره‌ی آن‌ها به پیش‌گویی‌های
دقیق و صادق دست زد. به همین دلیل شماع فنون
اجتماعی به مساببات جزئی عینی مقابله‌کننده است
محدود می‌شود شرایط اجتماعی بسیار پیچیده و دائمی
از تسابلات و پیوستگی‌های بسیار ظریف به ساخت
اندازی‌های کنترل‌کننده علم در نمی‌دهند و نظام

قانونمندی‌های تاریخی از این دست نشانگر
حرکاتی هستند که به نحوی گراینده و به واسطه‌ی آغاز
عوامل کشنده علمی عمل می‌شوند. در عین حال
این قوانین مدعی آنند که معنای عینی یک بافت
موقعیت تاریخی معین را بیان می‌کنند. بدین ترتیب
نظریه دیالکتیکی جامعه در این معنای، روال تولید
دارد درک معنای اوضاع اجتماعی که نزدیک بهادهای
تحلیلی - تجربی تنها آژدری روشن‌گرانه یا توضیح
دهنده دارد برای نظریه دیالکتیکی از اهمیت بیابانی
ساختی برخوردار است. مقوله‌های نظریه دیالکتیکی
در چرخه اول از آگاهی افراد کشنده نیست به موقعیت
اجتماعی‌شان منتشاً می‌گردند معنای چرخه‌ی زندگی
اجتماعی در روح عینی این جهان بیان می‌شود و نظمی
عزیمت دلالت جامعه‌شناختی، همین معناست آن‌چه نه
تنها به گونه‌ای هویت‌بخش، بلکه هم هنگام به نحوی
نقداننده تفکر دیالکتیکی جزیمت دوران تجربه شده را به
سادگی و از طریق صوری کردن آن کنار نمی‌نهد بلکه
همراه با انسان‌ها و با حرکت در دل سنت‌های جاری از
معنای ذهنی‌ای [سینکرتیوی] که انسان‌ها برای این
دوران قائنده سبقت می‌گیرند و رازش را می‌گوید زیرا
ولایتگی این ایده‌ها و تفاسیر به ساختارهایی از یک
موقعیت عینی در باز تولید اجتماعی مانع از پائین‌آری
تأویلی است که معنای موقعیت اجتماعی را به نحوی

اجتماعی در تعامیت خود به عنوان **فنون اولی نمی تواند** در حوزه این دست‌اندازی‌ها قرار گیرد.
 با این حال اگر ما بخواهیم فنون اجتماعی برکنده و متغیر از ابزارهای ممکن برای یک عمل سیاسی یا برنامه تلقی کنیم، مثلاً آن را مثل مظاهرهای وسیع‌المداری سازماندهی مجدد جامعه یا حتی طرح پروژه‌های برای تحقق مناسبات تاریخی چشم‌انداز است. (۱۱) یا هم به سبب تعقیب مناسبات تاریخی چشم‌انداز است. (۱۲) چنین تحلیلی می‌باید بر پایه‌های مناسبات تاریخی چشم‌انداز عملی را بشکاید که تعامیت جامعه به مثابه کلیکی چهارچوب و باسملی فعال کفایت انجام آن را داشته باشد و نخست بر مبنای این چشم‌انداز انسان شرایط به معنای عملی رابطه هدف وسیله و امکان استفاده از فنون اجتماعی را بفهمد بنابراین به اعتبار پویا، برای چنین هدف روشن‌گرایی‌های تعامیت تعامیت عام تحولات تاریخی نیز می‌باشد. هرشتاین این تعامیت را هم برای تأیید خودش نتواند پذیرد که به معنای دقیق کلمه به لحاظ تجربی از منون پذیر باشد زیرا همان نقطه نظری که با ملاحظاتی مسائل عصر حاضر تفسیر ما را راهبری می‌کند، در گذشته بوده و اساسی که برای تأیید خودش در گذشته می‌جوید نقش تعیین‌کننده دارد. با این حال ما اجازه نمی‌دهیم این تعامیت همانند نورافکن‌هایی بر گذشته بمانند یا این خاطر که بازتاب نورشان برش‌های مشابهی در عصر حاضر را چنان روشن‌کننده که مناسبات جزئی حاکمی از دیدگاه‌های قابل شناسایی شوند فنون اجتماعی نمی‌کند. بر قانون‌مندی‌های عمومی که نسبت به تحول تاریخی خشن و بی‌طرف هستند، اما طرف آن‌ها دیدگاه‌ها تاریخی کلی‌ای است که هر چه فایده‌ای روشن‌گرانه دارد اما در جهت نهایی به سبب شرایط ناخروانه‌ای (یا من ذهنی) اختیار شده است. شرایط می‌گوید خود را با سرسختی در ساخت فنون اجتماعی ما قرار می‌دهد. «حفظ می‌کند کما این که به وارونه دیدگاه حاکم بر تفسیر ما و نقاشی که برای عمل داریم در ساخت «فایده‌های» جنم از «هستن» باقی می‌ماند. بنابراین رابطه علم و عمل همانند رابطه نظریه و تاریخ منکی است در زمان صریح نیز امور واقعی تعامیت: تاریخ به اندازه طبیعت بی‌مناست، اما ما می‌توانیم با توسل به تعصیب بدان معنای بی‌خشمی و مجادله بگوئیم تعصیب خود را به پاری فنون عملی اجتماعی بپردازد که تاریخ به کرسی بنشیند.
 در تعارض با دیدگاه فوق، اگر نظریه دیالکتیکی جامعه ذات ساختی دربردارنده تحقق معنای تأثیر بر ساختار زندگی اجتماعی در تعامیت آن، یعنی خواست و هادامش از میان ناپدید معنای که به مرادف قرار می‌رود از تلبه بر طبیعت به وسیله دستکاری هرچه ماهرانه‌تر در فرآیندهای شیمی شده، این نظریه می‌تواند تکالیف فنی شکاف می‌اندازد. تضادهای واقعی از دل

کلیات اجتماعی و حرکت تاریخی‌اش بیرون می‌آیند و رهنمودهایی را موجب می‌شوند که به کار بست فنون اجتماعی ما در راستای اهدافی که ظاهرآ آزادانه انتخاب شده‌اند، مست و سو می‌دهند. اما چشم‌اندازت جستجوی علمی در عمل اساساً تا آن جا و تا آن میزان مجاز است که نیاز عملی ما در تحلیل کلی‌ان از تاریخ و سایر شرایط نظریه‌های که راهبر تفسیر عمومی ما هستند - همان‌چیزی که پویا در سر برگزایی بیان اعتراف می‌کند - بتواند از پند خودسرانه بودنی تمام‌عیار جلوگیری نکند و به نفعی خود و به شیوه‌های دیالکتیکی از دل شرایط عینی بیرون آید و مشروعیت یابد. ما می‌توانیم تاریخ خویش را بسازیم، اما فقط تا آنجا که تاریخ همچون امری ساخته شدنی مجالش را می‌دهد. بدین جهت شریک مزیت و در عین حال وظیفه‌های یک علم اجتماعی انتقادی در این است که معضلات پراکنده ایستایش را همچون معضلات خوش تلقی می‌کند. ما اگر ما معضلات ذاتی علم شناخت‌شناسی تحلیلی که می‌گوید «ما باید ملاحظاتی صورت‌گرایی (فرمالیسم) جلوه‌های رنگ سپرده خود را بگسلیم، آن علم را شکیبانه ساختار می‌باید» (۱۳) این جمله‌های آدورنو بساختن است دیالکتیکی به اصل اساسی شناخت‌شناسی تحلیلی که می‌گوید «ما باید ملاحظاتی راهبر شناخت را با ثابت‌شدن و می‌سحابا از این زاویه بستجیب که آیا آن‌ها ذاتی علولاند یا فقط از سوی انگیزه‌های عملی زندگی پراکنجسته شده‌اند» (۱۴)
 بحث پیرامون رابطه علم و عمل ضرورتاً به پنجمین و آخرین پرسشی راه می‌برد که در پاسخ بدان، تلقی‌های دو نوع علم اجتماعی از علم از یکدیگر متمایز می‌شوند: آیا پژوهش تاریخی و نظری از ارزش‌های اعتباری بری است؟
 شبر خلاف چهار مورد پیش نمی‌خواهم این مسئله را به نحوی تفسیری طرح کنم. در تخریب نپولونویک از مواضع شناخت‌شناسانه نمی‌توان به معانی‌های نظامی قناعت کرد. از آن جا که هر دو گروه اساساً دعاوی شناختی همدانیه نسبت به شیوهی انتقادی و انتقادپذیری شناخت دارند، باید تصمیم گرفت که آیا ادعای الیوت‌گرایی درست است که «دیالکتیک مرزهای تفکر از منون‌پذیر را مخدوش می‌کند و در راستای ابهام‌آمیز هرچه خطرناک‌تر نام عقل را در صفا غصب می‌نماید» (۱۵) یا بر عکس، این قالب تنگ علوم طبیعی است که عقلانی‌گرایی فرآیندها و خودسرانه متوقف سازد و قدرت تفکر را و می‌دارد به بهانه‌ای تحریک حدودی خرده‌گیرانه و تحت نام تجزیه‌ساز در برابر نفس‌اندیشیدن بگشاید. اثبات ادعای اخیر اما به معنای دیالکتیک است: زیرا دیالکتیک بر خلاف اثبات‌گرایی در نفی صرف در جا نمی‌زنند بلکه نخست و به نحوی اثباتی نقطه‌ی عزیمت خویش را اندیشی‌های عقلانی قرار می‌دهد که در کار علمی نهادین شده است. بنابراین دیالکتیک باید روش تحلیلی - تجزیه‌ی در ذات مدعای خویش مورد انتقاد قرار دهد مسلماً تقلیل بحث به ویویکتی روش شناخت، یا به عبارت دیگر، ادعای دست‌معا‌ی که شالوده‌ی اعتبار مطلق‌گرایی منطقی است

به وسیله‌ی روش دشواری‌هایی به وجود خواهد آورد. دیالکتیک نمی‌تواند اعتبار خویش را در چارچوب ساختی مشروعیت بخشد که در آن نمی‌تواند دیالکتیک اساساً در چارچوب اصول قابل اثبات نباشد و دلیل اعتبار آن تنها می‌تواند خودنظریه‌ی تحقق یافته باشد. این حال اندیشمندی‌های دیالکتیکی مادم که خود را جدی تلقی می‌کند، حیرت‌پذیر و دیالکتیک باید نسبت به تاریخ از غرمت از مواضع حریف و در آنکا به موازین رسمیت بخانی خود جزئی عقل‌گرایی علوم تجربی را مجبور به پذیرش این نکته کند که تأملی متهمانه دربرای این عقل‌گرایی خود را به مثابه شکنجی از عقلانی کردن تمام بر ملا خواهد ساخت.
 اصل به اصطلاح تئوری از ارزش‌ها (یا اصل بی‌طرفی در علم) بر تئوری منکی است که می‌توان آن را به پیروی از پویا، به معنای تئوت (اولیسم) امور واقع و تعصبات مشروعیت‌تئوت کرد. (۱۶) توضیح خودتاریخی از طریق تمایز گذارن بین نوع‌های مختلف فنون ممکن است. از یک سو قاعدت‌مندی‌های تجربی را در سپهر پدیده‌های طبیعی و تاریخی داریم، یعنی قوانین طبیعی را در سوی دیگر قواعد ناظر بر رفتار انسان، یعنی منحنای (سازمان‌دهی) اجتماعی را در حالی که پدیده‌های طبیعی و تاریخی مانند نامتبره‌های طبیعت نسبت شده اصولاً بدون استثنا و مستقل از تأثیر عامل آگاه ساز و کار خویش را دارند. بنابراین اجتماعی (به وسیله‌ی سازمان‌دهی) می‌شوند و تحت لوی دستورات و منع‌هایی (آن‌ها) استقرار می‌یابند. اعتبار این‌ها نیز تنها از طریق آگاهی و برش‌شناسی ما پسین تأمین می‌شود که عمل‌شان را به پیروی از آن‌ها سمت و سو می‌دهند. فرض الیوت‌گرایی این است که قلمروهای این دو نوع قانون از یکدیگر مستقلند به همین منوال از دید اثبات‌گرایی‌های دوری‌های نیز که ما به وسیله‌ی آن‌ها قوانین این یا آن دسته را می‌شناسیم یا به رسمیت می‌شناسیم. معانی مستعدی از یکدیگر دارند. فرضیه‌های ناظر بر قوانین طبیعی عبارتند از ابزار نظریه‌ای که به لحاظ تجربی یا صادقانه یا کاذب، بر عکس اظهاراتی که ما از طریق آن‌ها هنجارهای اجتماعی را می‌پذیریم یا به دور می‌افکنیم. مورد استقبال قرار می‌دهیم یا رد می‌کنیم عبارتند از ابزار نظریه‌ای که به لحاظ تجربی نه می‌توانند صادق باشند و نه کاذب. دوری‌های نوع نخست منکی در شناخت دوری‌های نوع دوم استوارند بر تعصیب بدین ترتیب و بنا اما به معنای دیالکتیک است: زیرا دیالکتیک بر خلاف اثبات‌گرایی در نفی صرف در جا نمی‌زنند بلکه نخست و به نحوی اثباتی نقطه‌ی عزیمت خویش را اندیشی‌های عقلانی قرار می‌دهد که در کار علمی نهادین شده است. بنابراین دیالکتیک باید روش تحلیلی - تجزیه‌ی در ذات مدعای خویش مورد انتقاد قرار دهد مسلماً تقلیل بحث به ویویکتی روش شناخت، یا به عبارت دیگر، ادعای دست‌معا‌ی که شالوده‌ی اعتبار مطلق‌گرایی منطقی است

جملات یک زبان توصیفی قابل توجه به زمانی که واضع هنجارهاست نیستند.^(۱۷) تنبیه امور واقع و تصمیمات از رویه‌ی منطقی علم مناظر است یا جدایی شناختها و ارزش‌ها و از لحاظ روش‌شناسی است یا اینکه خواسته که قلمرو تحلیل‌های علوم تجربی باید به هوشگرایی در فرآیندهای طبیعی و اجتماعی محدود باشد در نزد این دیدگاه مسائل علمی که تاکنون بر مبنای هنجارها به لحاظ روش‌شناسی غیرقابل تصمیم‌گیری بوده‌اند؛ نظری‌های اعتقاری نیز هرگز نمی‌توانند به نحوی مشروع به قالب گزاره‌های نظری [اتوریک] درآیند یا با این گزاره‌ها در ارتباطی الزاماً منطقی قرار گیرند در صورتی که اهداف از پیش معلوم و مفروض باشند. پیش‌بینی‌های علوم تجربی برآمده از هنجارهای معینی بین مقادیر تجربی که علی‌القاعده قابل استنباط است می‌توانند امکان عقلایی کردن گزینش وسیله را فراهم آورند در عوض؛ تعیین هدف ممکن است بر پذیرش خدایت و مبرهن‌های مرسوم جامعه و به لحاظ علمی غیرقابل کنترل باقی می‌ماند بنابراین مسائل علمی نباید با مسائل نظری - یعنی مسائل علمی نظریه‌آمور واقع یا به عبارت دیگر مسائلی که تاکنون در صحنه وکتب فرضیه‌های قانونی در شرایط مفروض بودن رابطه‌ی وسیله و هدف - قابل شوند و پیکشتان این اصل بی‌طرفی ارزش‌گانه را به سرانجام منطقی‌اش می‌رساند و در چمنی‌های معروف خوش می‌گردد. احساس ما این است که تا وقتی همه مسائل علمی ممکن یا پاسخ‌خویش یافته باشند، مسائل زندگی ما هنوز شام و گمال دست نخورده باقی مانده‌اند.^(۱۸)

تنبیه امور واقع و تصمیمات تا ناگزیر می‌مآید که شناخت مجاز را به حیثیه محدود صریحاً تجربی تقلیل دهیم و بدین ترتیب مسائل زندگی علمی را به طور کلی از افق علم حذف و محو کنیم. بنابراین هنگامی که مرز بین شناختها و ارزش‌ها به نحوی اثبات‌گرانه بالوده شود حاصل پیش‌بینی از آن که دست‌نزدیکی تازه باشد مسلماً معضلی تازه است.

از آن‌جا که اثبات‌گرایی خود را تنها در هیئت تخصص یافته‌اش (یعنی به مسئله توانش کار بست صحیح قواعد منطقی صوری و روش‌شناسی) حقیقی می‌داند می‌تواند اعتبار شناخت را بر پای سلسل مستول تنها از طریق اعتقاد به خرده تبلیغ در این حالت معضل ما فانتخاب بین علم و اعتقاد نیست، بلکه صرفاً انتخاب بین نوع اعتقاد است.^(۱۹) اگر شناخت علمی از هرگونه رابطه‌ی معنایی با عمل تهی باشد و بر عکس اگر هر محتوای خنثی‌تری [اتورماتیو] از بصریت نسبت به یافت زندگی واقعی مستقل باشد امری که اثبات‌گرایی به نسحو غسید دالمتکسکی بیست‌فرض نمی‌گردد آن‌گاه اثبات‌گرایی باید اعتقاد کند که بر سر دو راهی است: فر قرار گرفته است: نمی‌تواند هیچ‌کس را بصریت کند. می‌تواند که مفروضات و مقبولاتش را دائماً به وسیله‌ی مبرهان‌ها و تجزیهات مستقل سازد و به پیروی این مبرهان‌ها و تجزیهات نمی‌تواند به هیچ‌کس ثابت کند که من نیز خود

باید چنین رفتار کنم. به عبارت دیگر آدم اول باید از طریق تصمیم) موضعی عقل‌گرانه اتخاذ کند و تازه پس از آن است که مبرهان‌ها یا تجربیات اعتبار می‌یابند. نتیجه این‌که آن موضع به خودی خود نمی‌تواند بر مبرهان‌ها و تجربیات استوار گردد.^(۲۰) دامنه‌ی تأیید بر موضع عقل‌گرانه در عمل تا آن‌جا است که کنش اخلاقی و سیاسی افراد و سرانجام جامعه را به طور کلی تعیین می‌کند. مهم‌ترین از همه این موضع، ما را به فراتری که از لحاظ فنی اجتماعی صحیح باشد موظف می‌سازد، ما را در رنگی اجتماعی نیز مانند طبیعت هوشگرایی‌های کشف می‌کند که می‌توانند در قوانین علمی صورت‌بندی شوند. دامنه‌ی که ما مرصومات مشترک جامعه و نهادها، ابر اساس شناخت این قوانین طبیعی بر می‌کنیم و موازین ما با توضیحاتی فنی ناشی از این قوانین سازگارند رفتار و عمل ما عقلایی است. بدین ترتیب چنین به نظر می‌آید که دقیقاً همین جنبه‌ی مسئله برانگیز بین قوانین طبیعت و بر سر موات اخلاقی یا دوگانگی امور واقع و تصمیمها، آن‌ها ما را این فرضی که تاریخ همان قدر می‌مانند که طبیعت پیش‌شرها کارایی واقعی و عملی خرگروایی باشد که مگر در مفروض بنیاد شده است. به عبارت دیگر چنانی فوق‌الذکر پیش‌شرها آن است که ما به کمک تصمیمی که اتخاذ می‌کنیم و با تکیه بر معرفت تجربی که نسبت به قوانین واقعی طبیعت داریم، در ساخت و اقیامات تاریخی معنایی را متحقق می‌سازیم که منتج است از فنون اجتماعی ما و از بیخ و بن بیگانه است با تاریخ.

نشان بوبر برای حراست از خرگروایی در برابر بی‌اندازه‌ی تاخرگرواانه‌ی که اثبات تصمیم‌گرایی‌مانی این خرگروایی ضرورتاً زغال دارد با ایمان خرگرواانه‌ی بوبر به عمل سیاسی‌ای که با اتکا به رهنمودهای علمی صورت پذیرفته باشد، مسئله منوط است به پیش‌شرطی مسئله‌امیو که وجه اشتراک او با اصل «طلب ابقان» [جان] دوبری یا عملگرایی [پراگماتیسم] به طور کلی است. این وجه اشتراک حاکی از آن است که انسان‌ها قادرند به موازی کار بست فنون اجتماعی، مهارت خویش را به نحوی عقلایی راهبری کنند. اما مسئله این‌جاست که آیا اداره‌ی عقلایی جهان یا حل معضلاتی علمی که تاریخاً طرح شده‌اند سازگار هست یا نه.

در این‌جا ما مسئله مسئله مناقشه برانگیز تنبیه امور واقع و تصمیمات را در ارتباط با پیشنهادهای بوبر برای حل به اصطلاح مسئله پایه مورد بررسی قرار دهیم.^(۲۱) این مسئله هنگامی مطرح می‌شود که ما سعی خواهیم از مبرهن بودن ممکن نظریه‌ها را به طور علمی تحلیل کنیم. فرضیه‌های منطقی درست، زمانی راست بودن خود را آشکار می‌کنند: که با تجربه رو در رو نهاد شوند. اما اگر به دقت بنگریم گزاره‌های علمی نمی‌توانند به طور مستقیم و از طریق تجربی به هر نحو غیبی شده مورد معاینه قرار گیرند بلکه از مبرهن آن‌ها مجدداً به وسیله‌ی گزاره‌های دیگری صورت می‌پذیرد تجربه‌ها و اندازکات گزاره‌ی مستقیم، آن‌ها در بهترین حالت می‌توانند

در گزاره‌های که بیان‌کننده‌ی مشاهدات ما هستند، ابراز شوند از همین رو این قضایای گزاره‌نگار را همچنین شالوده‌ی تلقی کرده‌اند که بر مبنای آن می‌توان تصمیم گرفت آیا فرضیه‌ای راست است یا نه. اما از لحاظ فنی ما بوبر است که بر بافت گزاره‌ها و نوبت مخالفت می‌کند و می‌گوید به باروشی در رابطه‌ی نظریه و تجربه در برداشت آن‌ها پاسخی نمی‌یابد و هنگامی که ما به رابطه‌ی مسئله‌امیز بین قضایای گزاره‌نگار و پیش‌اندازی نیت شده‌ی مبرهن‌ها، این معضل فوراً سر و کارش پیدا می‌شود. مبرهن‌ها این‌اگر ما نخواهیم به پیش‌شرط‌های حس‌گرایی گریز کنیم که تاریخاً بصیری شده است او بر مبنای آن داده‌های حسی اولیه به نحوی شهودی و بی‌واسطه‌ی بدیهی‌اند! اعتقاد او آنکه کنش آن‌گاه سقین حسی معضله‌ی در گزاره‌ها نیز نمی‌تواند مبنای منطقی رضایت‌بخش برای مبرهن صحت نظریه‌های علوم طبیعی باشد بوبر در پیوند با نظریه‌ی عمومی‌اش درباره‌ی مسئله ابطلال، راه حل دیگری ارائه می‌دهد.^(۲۲) بنا به اصل مبرهن‌ها، او درست‌ترین فرضیه‌ی قانونی را نمی‌توان اثبات کرد زیرا همه‌ی این فرضیه‌ها را به صورت قضایای کلیه و عام بیان می‌شوند و تماد موزاری که علی‌القاعده ممکن است در حوزه صحت آن‌ها قرار گیرد ناممحو است در حالی که تماد مشاهدات ما بر پای آزمون این فرضیه‌ها علی‌القاعده محدود است. بنابراین استقرایی ممکن نیست. اما فرضیه‌های قانونی از طریق مقاومت در برابر تلاش‌های حتی امکان‌مند که برای ابطلال‌شان صورت می‌گیرد خود را به طور غیرمستقیم تأیید می‌کنند. فرضیه‌ی قانونی می‌تواند به

نحو منطقی صورت‌بندی شود به طوری که بر اساس آن، پیش‌آمد رویادهای معینی ممنوع باشند حال اگر یک گزاره‌ی وجودی مفروض این فرضیه را نقض کند نظریه در رویابویی با تجربه شکست خورده است. اما خود این گزاره‌های پایه که نتیجه مشاهده در بیان می‌کنند اجباراً حالات تجربی امتحان کنند درست به همان دلیلی که نمی‌توانند رهنمیت و مقبولیت علم داشته باشند زیرا خود این گزاره‌ها نیز که قرار است فرضیه‌های قانونی را به لحاظ تجربی امتحان کنند درست به همان دلیلی که نمی‌توانند رهنمیت و مقبولیت علم داشته باشند زیرا خود این گزاره‌ها نیز که قرار است فرضیه‌های قانونی را در حالت این حرف بدهند، این‌جا یک لیوان آب وجود دارد نمی‌تواند به وسیله‌ی سلسله‌ی مشاهده‌ی این مشاهدات اثبات شود زیرا معنای تعابیر علمی مثل «لیوان» یا «آب» مرکب است از مفروضاتی مبنی بر قانونیت بودن تجربه‌ی احساسات تجربی گزاره‌های پایه نیز از سرز تجربه‌ی احساس فراتر می‌روند زیرا تعابیر به کار رفته در آن‌ها به طور ششمی مشتعل بر فرضیه‌های قانونی بیان شده‌اند اما نکته این‌جا نیز به تنبیه خود به دلیل ناممحو بودن موزاری در حوزه صحت نشان قابل اثبات نیستند بوبر نظرش را با اشاره به این نکته توضیح می‌دهد که همه‌ی تعابیر عام، با مقولات وضعی‌اند یا از مقولات وضعی منشأ می‌گیرند به محض آن که ما

بخواییم در مورد شیوه‌ها و شرایطی از آزمایش فکر کنیم که به کلیات قانونند در صورت لزوم. معنای تمایز عام مورد استفاده را روشن سازند، باجماله حتما در تمایز عمومی و اولیای ساده‌ترین جملات کاربردشکری نیز مفروضات و مقبولاتی ضمنی بپروان حالات و کردار قانونمندی موضوعات مورد مشاهده کشش می‌کنیم. (۲۳)

تصادفی نیست که تردید منطقی بپوشیده است به این برآشت گزاره‌ها که منطبق گزاره‌های پایه یا از مجرای یغین شیوهی و حسی قابل حل می‌ماند بیان نقطه‌ای می‌رسد که زمانی تردید عملگرانه‌ای کسی چون چارلز ساندز بیروس رسیده بود. (۲۴) بیروس به شیوهی خویش انتقاد هگل به یغین حسی را تکرار می‌کند و توهم مربوط به واقعیت بریزد و تأثیرات صرف را کنار می‌بندد البته واضح است که بیروس در این کار نه به فرآیند تجربه در یک پدیدارشناسی روح متوسل می‌شود و نه قضاعت می‌کند به این که در پدیدارشناسی دیگری به تقلید از او. تصمیم افراکی را به لطف تجربیات تألیف ناشده و نامستندی که منطبق به این افکارند، بازگرداند (۲۵)

بیروس آن دانش تجربی هنوز نظام نایافته‌ای را که به صورت قالب‌های افراکی از قبل حاضر است و هر افراکی فعلی‌ای پیشایش به قالب آن ریخته می‌شود، یا به عبارات دیگر، شبکه‌ی مفرکات فرضی پیشین و منطریکات گمان‌زده ششای را که همواره در ساده‌ترین تأثیرات محتوی‌اند، مرتب می‌سوزد یا تثبیت رفتار و کرداری که از طریق خویش با بودن یا نبودنش مورد کنترل قرار می‌گیرد هر اثر مفرک علاوه بر منطریک اولی و دومی خویش واجد سهمی فرضیه‌ای است. این سهم که در تمایز گزارش‌های تجربی منتظاً جایگاه خویش را حفظ می‌کند، به طور ضمنی ناظر است بر رفتاری که بنا به قاعده و منطماً مورد انتظار است. بدین ترتیب از نظر بیروس مادام که اثر مفرک اساساً معنای روشنی دارد این معنا تنها می‌تواند به منزله‌ای صورت تمام دادنی رفتاری تلقی شود که بر پایه‌ی آن، منطریک پایلیدی را تمام خویش را حفظ می‌کند. وی می‌گوید معنای یک چیز صرفاً اعتباری است از عادات محتوی در آن [در اصل به کلیت].

عایت محتوی توصیفی احکام افراکی به واسطه‌ی سهم فرضیه‌ای خود، به مراتب از خاصیت امر مفرک فراتر می‌رود زیرا ما همواره مجبوریم انتخاب کنیم و در طریق این انتخاب موفقیت‌ناپذیر است که در عمل به دست آورده‌ایم تثبیت نامی و در راه چنین گزینش و تثبیت، ما در تجربه‌ای تازه می‌کنیم و معنای تازه‌ای به کار می‌بریم.

بیروس در مقابل حل اثبات‌گرانه‌ای مسئله پایه به بیرون این نظر اصراز می‌رود که گزاره‌های بیان گسسته‌ی مشاهده را که خود برای اثبات کلیات مفروضات قانون مناسباند، نمی‌توان به نحوی قالب‌کننده یا تجربه توجه کرد در عوض باید به هر نحو که درست تصمیم گرفت که آیا پذیرش گزاره‌ی پایه، مشوق و محرک می‌گردد در تجربه دارد یا نه. همه‌ی مشاهده‌گرانی که در آزمایش‌های مختلف برای ابطال یک نظریه‌ی معین دخیل‌اند باید به

توافق و اجماعی موثقی و البته هر لحظه انکارپذیر، برسند مبنی بر این که کدام گزاره‌ها برای بیان مشاهده معتبرند این توافق در تحلیل نهایی منوط است به یک تصمیم و این تصمیم نه به لحاظ منطقی و نه به لحاظ تجربی قابل تحمیل است. حتماً افراطی‌ترین حالتی نیز که ممکن است پیش آید از این قاعده مستثنی نیست: اگر روزی غیرممکن شود که همه‌ی دست‌اندرکاران اصلاً بدانند به چنین توافق موثقی برسند آن‌گاه باید اعتراض کرد که زبان به منزله‌ی وسیله‌ی تفهیم همگانی ناخوان و ناگام از آب درآمده است.

«راه حل» بپوش به پیامد‌های مسلماً ناخوان‌مانی راه می‌برد. به عبارت دیگر این راه حل بر خلاف میل مشترک مؤید آن است که دربرای اعتبار تجربی گزاره‌های پایه و بنابراین، دربرای امکان مسقط نظر‌ها به هیچ وجه نمی‌توان درستی که به لحاظ علمی نتایج شده است، تصمیم گرفته، بلکه آن‌ها تصمیم دراز تا مطلق علمی صورت می‌گیرد که به نوبه‌ی خود نه به لحاظ نظری تبیین شده است و نه حتماً قابل تبیین می‌باشد. فی الواقع دانشمندان در این باره بحث می‌کنند که آیا گزاره‌ی پایله‌ای را بپذیرند یا نه؛ به سخن دیگر آیا می‌خواهند فرضیه‌ی قانونی را که به درستی استنتاج شده در مورد موضوع تجربی معینی به کار بندند یا نه. بیروس این روند را با امر قضات در دادگاه‌ها به ویژه با شیوه‌ی کار دادگاه‌ها در کشورهای انگلوساکسون مقایسه می‌کند. در این شیوه‌ی کار، قضات از طریق نوعی استنتاج تجربی دربرای این که کدام یک از روایات مربوط به جریان واقعه را معتبر بمانند به توافق می‌رسند این تصمیم‌گیری شبیه و منطریک است با تصمیم دانشمندان در مورد پذیرش یک گزاره‌ی پایه. تصمیم قضات همواره یا نظامی از موازین حقوق جزا یا در مثال فرضیه‌های علوم تجربی، برخی استنتاجات اقتضاکنده و صدور احکام را مجاز می‌کند در اینجا موضوع مورد توجه ما، مقایسه‌ی کار دادگاه‌ها و تصمیم‌گیری در علوم مسلماً فقط در باطنی است که در هر دو مورد وجود دارد یعنی چه هنگامی که می‌خواهیم فرضیه‌ها و قوانین علمی را در مورد مسئله‌ای که موضوع تحقیق ماست به کار ببریم و چه زمانی که می‌خواهیم قوانین و موازین حقوقی را در مورد ماجراجویی که تحت بررسی است، به کار بگیریم. چه این‌جا و چه آنجا، اگر از قبل در مورد ضغط و انطواء واقع توافق به عمل نیامده باشد به کار بستن نظریات قانونی غیرممکن است؛ اما ما می‌تائیم که دست‌یافتن به این قضایا و رفتار باید به نوبه‌ی خود در جریان اقداماتی صورت گیرد که مطابق با نظام قانون‌اند و در نتیجه این نظام را از بیرون که کار می‌بینند دور باطل همین است. (۲۶) قواعد کلی را نمی‌توان به کار بست، وقتی از قبل در مورد امور و تحت شمول آن قواعد قرار می‌گیرند، توافق نتایج است؛ از طرف دیگر اما، این امور را نمی‌توان پیش از کار بستن آن قواعد همچون اموری در حوزه‌ی شمول آن‌ها تلقی کرد. دور باطل و اجتناب‌ناپذیری که به هنگام کار بست قواعد پدیدار می‌شود. (۲۷) نشانه‌ای است برای

نقته‌ی بیرون فرآیند تحقیق در اوضاع و احوالی که خود نه به طریق تحلیلی - تجربی، بلکه تنها از راه ناپوشی قابل تبیین است. اصولی که عایدی شایستگی متن دارند مسلماً درجه‌ی توافقات تبیین ناتیقی پیش می‌کوشد می‌کنند. توافقاتی که فرایلق قبلی شرط آن اصول هستند پیامد این وضع سپری شدن روش‌شناسی فرآیند واقع‌شنی و کارگردهای اجتماعی آن است.

زیوهتس نهاد است مرکب از انسان‌های که همکار و همکاری با یکدیگر می‌شوند، این تعریفه زیوهتس از مجرای مرادوی زیوهتس‌گران، آن‌چه را که می‌تواند مدعی اعتبار نظری باشد تعیین می‌کند کسی که می‌خواهد مشاهده‌ی کنترل شده را معنایی برای استنتاج تصمیم بپروان صحت تجربی فرضیه‌های قانونی تلقی کند باید بداند که پیش‌فرض این خواست قانونی تلقی واقعی نشانی است بر سر برخی موازین و عادات اجتماعی. بنابراین برای بررسی مفروضات خود زیوهتس اعتبار مشاهده‌ی کلی نیست بلکه باید معنای روانه زیوهتس در نامیت آن فهمیده شود تا می‌تواند معنای بنام اعتبار تجربی گزاره‌های پایه، اساساً برچه چیزی ناظر است، همان‌طور که قاضی نیز باید معنای قضایا را به خوبی بداند فهمیده باشد. درباره‌ی مسئله امر واقع باید در بر تو مسئله امر مقرر مفروضی تصمیم گرفت که مدعی است پیشایش فهمیده شده است. این مسئله در مثال حکامه‌گر برای هر کسی بدیهی است در اینجا مسئله مربوط است به نقش عدولت موسمی که ابتدا مستقر شده‌اند و به وسیله‌ی عدولت قضات می‌شوند در مقایسه می‌توان گفت که اعتبار تجربی گزاره‌های پایه نیز با توافق و انتظامی‌سازی منسجمه می‌شود که به لحاظ اجتماعی به موازین جا افتادگی عمل شده‌اند برشما این است که در جریان تحقیق چه چیز را می‌توان مسئله امر مقرر نامید و اعتبار تجربی گزاره‌های پایه از این زاویه چه طور مستحکم می‌شود؛ دلالت عمل‌گرایی‌های روند تحقیق می‌تواند در این باره سرنخی به دست دهد.

اما باید دید که تجاهل سرمخندانی بیروس از نسبت به این واقعیت که ما دربرای اعتبار یک گزاره‌ی پایه علمی‌قاعده اصلاً تردیدی نداریم، چه ظهور می‌شود توضیح دادنی چرا می‌توانیم نظریه‌ی مفروضات نقطه‌ی در تمایز عام بپروان حالات قانونمندی درست همی آزمون‌های آنی نیز تأیید خواهند شد؛ درست است که می‌توان سیر فقیرانی گزاره‌های پایه‌ای را بنا به اصل نامحدودند و هر یک از آن‌ها می‌باید مفروضات ضمنی نقطه‌ی در گزاره‌های قبلی را تأیید کند. گسسته‌ی دلالت که منطقیاً مستقل می‌شود، اما در جریان تحقیق، امکان موزان زمانی تعلیمی می‌باید که آن مفروضات به ترتیبیه واقعاً همه برانگیز شوند زیرا این مفروضات تا این زمان به هیچ وجه تزلزل و ناستواری فرضیه‌ها را ندارند و به منابه مستقناتی عاری از تردید و تصویری عملاً تأیید شده از قطعیست برخوردارند. شالودنی نظری اطمینانی که ما می‌بست و حصص در رفتارمان داریم از خیرمایه‌ی آن استغاثات می‌توان (با

به قول سکرکریان از «مبارزه» ساخته شده است بر
بستر این اعتقاد علوم است که مفید نیستند و
کتاب علمی یک به یک مستلزمایی می‌شوند و محتوای
صرفاً فرضیه‌های تنها زمانی قابل شناسایی می‌گردد
که در هر مورد معین عادت ما به آن‌ها دیگر نمی‌تواند
موفق شود و انتظار را تضمین کند.
اختلال در نیت رفتاری که همان عملاً خود کردارهای
ما را تا تأثیر به جایگزین ساختن آن یا فاعلان دیگری
می‌کند که از این به بعد راهبر ماست و به منزله فرضی
مقبول، صورت‌بندی می‌شود و می‌تواند مورد آزمایش
قرار گیرد. شروط این فرضی علی‌القاعده همانند با
شروط مقبولی است که اختلافاتی می‌یافتند دارند، یعنی
شروط موفقیت انسان‌های کنش‌مند در عمل، که در طریق
کار اجتماعی (زندگی خویش) را تأمین و تسهیل می‌کنند.
این روایت تجربی گزاره‌های پایه در تحلیل نهایی و در
الجا صدق و کذب فرضیه‌های قانون و نظریه‌های علوم
مستحبه، به طور کلی با معیار نوبی موفقیت در عمل
موفقیت می‌شود که از همان آغاز در ارتباط با پیوند علمی
گروه‌های کارکن، به نحوی اجتماعی جا افتاده است و در
ایجاد است که توافق تأویلی متقدمی که شناخت‌شناسی
تحلیلی فریادها سکوت می‌کند شکل می‌گیرد و
نخست از طریق این توافق علمی است که کاربرد موفقیت
مفروض گرفتن گزاره‌های پایه ممکن می‌گردد.
همین‌رو اگر ما فرایند تحقیق را جزئی از روند
فراگیر ندیدیم، کنش‌های اجتماعی‌تأیید شده معلوم که
گروه‌های اجتماعی از مجرای آن زندگی ماهیتی می‌یابند
خویش را حفظ می‌کنند، آن‌گاه این به اصطلاح مستحبه
پایه، اساساً طرح می‌شود زیرا اکنون گزاره‌ی پایه اعتبار
تجربی را تنها به تحریک و تشویق شاهدی مفرد
حمل نمی‌کند، بلکه اعتراض‌ها را از یک‌پارچه شدن افراد است
مفرد پیشین در دادن اعتقالاتی می‌تواند و وسیعاً
بازفته شده می‌گردد امر کسب اعتبار، تحت شرایط
آزمایشی صورت می‌گیرد که نتیجه است به کنترل
موفقیت اعمال انسانی که خود به خود در سطح کار
اجتماعی مستتر می‌باشد اما اگر اعتبار تجربی
فرضیه‌های قانونی محک خورده در آزمایش بدین نحو
مشایق اطراف بر روند کار می‌شود آن‌گاه شناخت علوم
تجربی محض باید به این واقعیت تسلیم شود که به
اماسی مسایات زندگی ناشی از اسواق کار، با انواع
متخصص غلبه بر طبیعت تفسیر گردد.

در شرایط کار، امکان مغزوری و معلوم باشند
رهنمودهای علمی برای گزینش شرایط و وسایل را
نی‌توان به دلخواه یا به طور تصادفی این نظریه‌های
علمی مشتق کرد این نظریه‌ها پیشاپیش اطلاعاتی
مربوط به قواعد علمی غلبه بر ماده ارائه می‌دهند توانایی
که خود از غلبه نقد شکل گرفته در فرایند قبول، بیرونی
می‌کند اصل لاتخاذ تصمیم، بیرون بیرون قبول را در
گزاره‌های پایه خود تأیید از همان تأیید تأویلی علمی
است که تنظیم خودگردان نظام کار اجتماعی را رهبری
می‌کند زیرا کنش‌های خود را در فرایند کار شرکت دارند باید
بر سر مبراهاری ناظر بر موفقیت یا شکست یک
قاعده‌ی فنی توافق داشته باشند این قاعده می‌تواند در
آزمون تکالیف خاص اعتبار باید با ناکام شود اما خود آن
تکالیفی که معیار تصمیم بیرونی اعتبار تجربی‌اند
دست که اعتباری اجتماعی دارند کنترل موفقیت قاعده
فنی یا محرک تکالیفی منجبه می‌شود که در نظام کار
اجتماعی شرکت دارند و در جامعه معترضند به عبارت دیگر
معیار سنجش موازین و عادات هستند که اثر قرار یافتن
حکومتان بیرونی موفقیت یا ناکامی، قواعد فنی اقبال
همگانی داشته باشد باید نسبت به معیارشان اجتماعی
اجتماعی موجود باشد مقررات تحلیلی، تجربی حاکم بر
فرایند تحقیق نمی‌تواند بر شرایط زندگی اجتماعی مقدم
باشد این شرایط همواره به نحوی تأویلی مقدمند
در جریان محاکمه اعتبار تجربی گزاره‌های پایه
مستقماً با معنای توقعاتی منجبه می‌شود که به لحاظ
اجتماعی تعریف شده‌اند در فرایند تحقیق، معیار
سنجش معنای اجتماعاً تعریف شده موفقیت در عمل
در هر دو مورد مسئله بر سر نظام موازین و عادات
اجتماعاً تعیین شده است. با این تفاوت بسیار مهم که به
نظر می‌رسد معنای کار در فلسفه و عینی است شناخت
تاریخی به نسبت ثابت می‌ماند، در حالی که با تغییر
دوران‌ها و ساختار اجتماعی به تنها نظموهای حقوقی
شبه‌یافته تولید درگون می‌شوند، بلکه اساساً معنای حق
به خودی خود نیز تغییر می‌کند. اما این که موازین و
عادات اجتماعی دیگر بر همین وضع قرار دارند نفع علمی
انسان در قابل دسترس کردن فرایندهای فنی اشکارا
مقدم به دیگر متغیر او در جریان زندگی است به نظر
می‌رسد که نفع نفع او در حفظ زندگی خویش از طریق کار
اجتماعی و تحت فشار شرایط طبیعی تا مرحله‌ی توان
زندگی نوع انسان ثابت مانده است. بنابراین دست یافتن
به ایجاد و تحت فشار شرایط طبیعی تا مرحله‌ی کنونی
زندگی، نوع انسان ثابت مانده است. بنابراین دست یافتن
به ایجاد و نوظیف همگانی بیرونی معنای نوبی که با
نوع به سرزهای تاریخی و فرهنگی کنونی در اساس با
منظوری مواجه نیست و از این همین رو اعتبار میان
ذهنی یا همگانی اظهارات علوم تجربی که در اساسی
این توافق و تقاضی پیشین قرار دارند تضمین شده است.
اما درست به همین دلیل بی‌پیش علم و روانشناسی این نوع
اظهارات در این افراد جامعه باعث می‌شود که مستغف
نهفت که پس آن‌ها که خود مدون آدمی است. سبب آن
تاریخ و محیط طبیعی است. به فراموشی سپرده شدن این
مستغف اینک بدیهی شده است و این‌ها که موضوع بحث
باشد به پشت صحنه رانند می‌شود به طوری که گزاره در
عمل شناخت به صورت دست‌نمایه‌ی روشی عاملان
شناخت وارد شود، به لحاظ ذهنی در آگاهی این عاملین
اهمیت خویش را از دست می‌دهد.
بدین ترتیب جلوه‌ی درونگین نظریه‌ی نامی می‌تواند
کمان‌ان در تلقی علوم طبیعی مدرن از خویش حفظ شود
در فلسفه‌ی کلاسیک از افلاطون تا هگل متغیر نظری
همچون دکوروزی یا تأملی نگریسته شده است که بر

پایه استناد استوار است شناخت‌شناسی تحلیلی ما
دلیل کردن این سنت همچنان بر این موضع استوار
می‌رود. از این دیدگاه فرایند تحقیق متنوع از شرایط
اجتماعی و تاریخی‌اش که خاستگاه آن است، باید بر لحاظ
اعتبار اظهارات علوم طبیعی از همه‌ی پیوندهای زندگی
اجتماعی و شرایط اعمال انسانی سبب و رها دانند
حقان بود که یونانیان باستان می‌پناشتند نظریه‌های
تحلیلی باید از جنب خاصیتی برخوردار باشند دقیقاً بر
پایه‌ی همین سبب‌فرض‌های کلاسیک، اصل
موضوعی استوار می‌شود که اندیشمندان باستان با آن
بگانه بوده‌اند. این اصل عبارت است از بی‌طرفی در علم
یا خواسته‌ی استکفاف از ارزش‌گذاری، اما این اصل به
خطر فقدان اذکار از طریق ندرن نفوذ ماندگار به علوم
مدرن ثابت شود که بین آن‌ها و نظام کار اجتماعی
بیومنی ناگسستی وجود دارد ریشه‌ی بیومنی که از
مردم نوبن ساختارهای نظریه‌ی علوم می‌کند و تعیین
می‌دهد که چه چیزی می‌تواند اعتبار تجربی داشته
باشد.
تولید نزدیک مدرن در قرن هفدهم و همراه با آن
شکل‌گیری علم تجربی در معنای دقیق کلمه در شرایط
تاریخی معینی رخ داد که با ساختار علم تجربی به طور
کلی بیگانه نیست. این موفقیت مستزمن آن است که معیار
نظری و معنای اعتبار تجربی خبرم‌یاش را از ریاضیات
فنی بگیرد و پژوهش و شناخت در پیشانی‌ها واقع مافع
فرد کارکن دیده شود تا پیش از این دوران نظریه‌ی و امر باز
تولید زندگی مادی نقش‌های اجتماعی کاملاً مجزایی
بودند و انحصار شناخت در دستان طبقه‌ی ممتازین
گذشته‌نایند بود جامعه‌ی مدرن بیوروزی به کسب
مالکیت از طریق کار مشروعیت می‌بخشد و علم نخست
در چارچوب این جامعه می‌تواند از قلمرو تجربی
سنگران الهام بگیرد و پژوهش تدریجاً در روند کار
اجتماعی اقدام شود.
مکسکالیگه و ماسعرائش طبیعت را با
ملاحظه‌ی نوعی تسلط فنی تجربی می‌کند که بی‌شک
این طبیعت در چارچوب مانو فاکتور دیده شد. مفهومی
کرده است. مانو فاکتور جدید نیز به نوبه خود متکی است
به تجزیه‌ی عقلایی روندهای کار صنعتگرانه به بخش‌ها
و اجزای اساسی‌اش. ادراک رویداد طبیعی در تساهلی
سکالیستی را روندهای کار در کارگاهی که به صورت مانو
فاکتور سازمان یافته، به معنای تنظیم شناخت بر اساس
مفروضات روانی است. (۱۸) این امر که در آن زمان
یعنی در دوران به اصطلاح مانو فاکتور، از لحاظ شناختی
دستگاه مشخصات زندگی عملی در قالب تصویری
مکالیستی از جهان برقرار شده است و این امر که از آن
زمان به بعد شکل و بزمای از شناخت به شکل تمام
شناخت و بنا به درک حاکم الیاتی‌گرانه آن علوم، به تنها
شکل رسمیت یافته‌ی شناخت مسلم شده است. مسلماً
به لحاظ تاریخی موانع و مستلزمات است تا گرایش دیگری
در تحول و پیشرفت جامعه‌ی مدرن بیوروزی.
به همان معنایی که روابط مبادله روند کار را نیز

شامل می‌شوند و شیوهی تولید را به بازار وابسته می‌کنند. پویانمایی که در دنیای یک گروه اجتماعی، بنیادی و ثانویه‌تر هستند یعنی مناسبات مشخص انسان‌ها با اشیا و با یکدیگر، از هر گسسته می‌شوند در روندی از شیئی‌شناسی آنچه برای ما در شرایطی مشخص شیئی است و آن چه در وضعیت معین برای ما معانی اساسی دارد به چیزی متجدد سیدل می‌شود که از آن پس می‌تواند به منزله‌ای جسمی شفاف‌تر خستنی شده به «متفهمی» کیفی یک «ارزش» تلقی گردد برای بودن امور غیبیت یافته‌ی علوم طبیعی از ارزش‌ها همان قدر محصول این روند شیئی‌شناسی است که ارزش‌های انتزاعی شده از روابط پویانمایی زندگی، مخلوق آن هستند. همان‌گونه که در یک سو نیروی کار واقعاً سرمایه‌گذار می‌شود و به نیروی اجتماعی مصرف‌کننده در ارزش‌های مبادله نابرابری می‌شود همان‌گونه که در سوی دیگر، اگر پوسته ارزش‌های کیفی ذهنی شده و از چهره‌ی انسانی برج مانده بر کنیبه، غنای پویانمایی اجتماعی و متاع راهبر شناخت که در این اشیا نپه‌نماند، رنگ گردد در چنین شرایطی است که رابطه‌ی منفعت معین و منحصر می‌تواند به سهولتی هرجه تمازت و به نحوی ناگادار، مستقر شود منفعتی که به منزله‌ی مکمل روند تحقق ارزش سرمایه، جهان طبیعی و اجتماعی را به درون روند کار می‌کشد و به نیروی موده‌ی میل می‌سازد.

این علاقه‌ی عمیق شناخت نسبت به تسلط بر روندهای حیثیت یافته می‌تواند تا بدان حد صوری شود که در محتوای معرفتی علوم تجربی به منزله‌ی منفعتی عملی ناپدید گردد رابطه‌ی بین ادراک انتزاعی و رفتار عوامل منزوی و متفک شده که علی‌القاعده و انتزاعی مورد استفاده از مناسبات کار اجتماعی جدا می‌شود و مستقل اعتبار می‌یابد همچون علت واقعی نیز به قواعدی، فن که می‌تواند از رابطه‌ی ابزارزی بسن ادراک انتزاعی و تقلیل معانی فنی قابلیت استفاده، برای اهداف عملی، اساسا برده بردارند در نهایت در مجموعه‌ای از مقررات و دستوالعمل‌ها هم گور می‌شود سر آخر میل روند تحقیق ما را بدان سو می‌کشاند که تنها ما یا پویانمایی کارکردی بین مقادیر همورا یا با فوئیسین طبیعت سر کار داشته باشیم؛ قلوبی که بنا بر آن، فعالیت‌های خودنگارگی‌های ما بدین محدود می‌شوند که تنها با کار و در ارتقا کار از زندگی عملی، همان در رهیافت نظری، شناخته‌شده شوند. ضایع شناخت بی‌غل و غش در طرد انواع شناخت‌های دیگر بانجا راه می‌برد که بی‌منافع راهبرد شناخت، به سود منفعت منحصر به فرد قلبی که شناخت مذکور حتا بدان آگاه هم نیست.

اصلی بی‌طرفی یا تری از ارزش‌گذاری سنتی است که نشان می‌دهد روش‌های تحلیلی - تجربی نمی‌توانند به نسبت به بی‌دانشان با زندگی، بپوشد که به نحو عینی در آن فرار دارند، اطمینان‌ناشدند با اشیا و انسان‌ها را در قالب مناسباتی تجربه و داور می‌کنند که در زبان محاوره تثبیت و در موازین و عادات اجتماعی پیورده شده‌اند و چشم‌گشاگر در این تجربه و داور به معنای

وژهای است که در آن، محتوای توصیفی و هنجارهای [نورماتیو] در پیوند با یکدیگر، درباره‌ی انسان‌هایی که در این مناسبات زندگی می‌کنند و به همان میزان درباره‌ی انشایی که به تجربه‌ی آن‌ها در فرآیند سخن می‌گوید پارک‌ها به نحوی دیالکتیکی و در ارساط بین این دو، استعار می‌یابند اما به مجرد آن ارزش‌ها به منزله‌ی کیفیتی استقلال یافته از اشیا ظاهر خستی چنان شوند خواه در موضوعات فکری عینیت، خواه در قالب اشکالی از واکنش، ذهنیت پیدا کنند مقولات جهان زندگی نه تنها گسترده و آشکار نیستند بلکه در فقا پنهان می‌شوند. از این طریق مقولات فوق عیان اختیار نظاره را در دست می‌گیرند و نظریه‌ی ارزش را بر سر عمل خراب می‌کنند زیرا اگرچنین سو پرتو استقلال واقعی صادر می‌شوند که در حقیقت احتمالاً پذیر نیست هیچ نظریه‌ی آگاهی نمی‌تواند موضوعی را در یابد. بر آن‌ها که هم هنگام منافع موشی باشد که از متظر، آن موضوع بنا به ادعای ذاتی خویش امتیاز دارد و آن چه از انسان بسا هنگام همچون ارزش مقرر می‌کند نسبت به خود امر بیگانه نیست [-] بلکه ذاتی آن است» (۱۶)

بی طرف بودن در قبال ارزش‌ها با موضع نظری در معنای کلاسیک آن هیچ ربطی ندارد بلکه برعکس متاظر است با عینیتی برای اعتبار گزاره‌ها، که از طریق محدود ماندن به منفعت فنی شناخت ممکن و تأسیس می‌شود چنین محدودیتی پیوند هنجاری [نورماتیو] روند تحقیق را با انگیزه‌هایی که در فعل زندگی نپه‌نماند، یعنی بلکه انگیزه‌ی معینی را بی‌بخت و شخص بارنگارگی‌های دیگر جاکم می‌کند. ماکسیمت منفعت فنی‌ای که حتا خود نیز بر وجود خویش آگاه نیست، سر دست‌آیه‌های پنهان نوعی شناخت جزئی از تعاملیت موقعیتی برده می‌شازد که جامعه‌شناسی تجربی مسلک خود را ناگفته مدعی شناختش می‌دانست البته پیش از آن که در جریان به کار بستن نظریه‌ی صوری شناخت و تحت مدعای اعتبار عام فریضاتی، کاملاً از دست فریابد. اما اگر تحریبات وابسته به موقعیت نیز ضرورتاً تا کار بست نوعی تجربی - تحلیلی همراه می‌شوند و اگر منافع راهبر شناخت را می‌توان صرفاً صوری کرد اما نمی‌توان تعلیق نمود آن‌گاه این منافع باید مهار شوند و به منزله‌ی ماضی عینی در کل موقعیت اجتماعی مورد استفاده قرار گیرند یا مشروعیت یابند مگر آن که کسی بخواهد جریان غلابی‌سازی را در کرانه‌ی روش قلبی - تجربی متوقف سازد.

تأمل برامون این متاعفک دیالکتیکی را الزاماً بر می‌کند و دیالکتیک در این‌جا معنای جز این تلاش ندارد که تحلیل را در هر لحظه، جنبی از روند اجتماعی مورد تحلیل و خودآگاهی انتقادی می‌سکنی آن روند بنابینایی اما این رویکرد در عین حال بدان مناسبات که از مفروض گرفتن مناسباتی متخارج و صرفاً تصادفی بین ابزارهای تحلیل و داده‌های مورد تحلیل چشم‌پوشی کنیبه‌ی سانسسی که مفروض گرفتن در رابطه‌ی تسلط

فنی بر روشهای شیئی و تثبیت یافته مسلماً مجاز شمرده می‌شود علوم اجتماعی تنها از این طریق می‌توانند خود را از این توهم عملاً برهانه خلاص کنند که گویا کنترل علمی و کمروهای اجتماعی و موفقیت در رهاسازی خویش از قیودات خودخواه و خودسرها با همان شیوه و با همان وسایلی که علم برای تسلط فنی بر طبیعت در اختیار می‌یابد در واقع نیز ممکن نیست.

Max Horkheimer (Hrg); Zeugnisse, Festschrift für Theodor W. Adorno, Frankfurt am Main, Europäischer Verlagsanstalt, 1963. سپس به وسیله‌ی هابرماس برای چاپ مجدد در متع زیر که مورد مراجعه‌ی ما در ترجمه فارسی است، تلخیص گردید: **پایانوست‌ها:**

1- Th. W. Adorno: "Zur Logik der Sozialwissenschaften", in: Kölner Zeitschrift für Soziologie und Sozialpsychologie (1962), S. 251.

2. نگاه کنید به E. Nagel: The Structure of Science, London 1961, S. 380 ff.

3. نگاه کنید به M. Horkheimer und Th. W. Adorno; Dialektik der Aufklärung, Amsterdam 1947, S. 13 ff.

4. منبع ۱، ص. ۲۵. ۵. سلفردر نوشتن به پیروی از عقولیه «جهانی زندگی» با «دانش جهان» بدینی و هومبول، مفهومی تجربه را پیش از آن که اثبات‌گرای سر و دمش را ببرد نجات می‌دهد نگاه کنید به

A. Schütz: Collected papers, Den Haag 1962, Teil I.S. 4 ff.

6. نگاه کنید به K. Popper, Die Offene Gesellschaft und ihre Feinde, Bd. II, Bern 1958, S. 323 ff.

همچنین به اثر دیگر او: The Poverty of Historicism, London 1960.

[دو کتاب فوق به ترتیب تحت عناوین «جامعه‌ی بی‌باز و دشمنان آن» (فردت)، «فولادوند، انتشارات خاورمی، تهران ۱۳۴۴» و «تفرق تاریخی‌گری» (احمد آرام، انتشارات تهران) به فارسی ترجمه شده‌اند. م.]

7- Th. W. Adorno; "Soziologie und empirische Forschung", in: Horkheimer und Adorno: Sociologica II, Frankfurt am Main 1962

8. نگاه کنید به دو اثر زیر: W. Stegmüller, Hauptprobleme der Gegenwartphilosophie, Stuttgart 1960, S. 450.

9. منبع ۱، ص. ۲۶. 10- H. Freyer, Soziologie als Wirklichkeitswissenschaft, Leipzig, Berlin

فرهنگ توسعه کارگاه ازاد تولید اندیشه

مجله فرهنگ توسعه از آغاز سال نو برای رویش فصلی جدید در فعالیت فرهنگی خود به نقد شماره‌های گذشته خود نشست با اساتید و پژوهشگران مستطقی که بدون توجه به تکراری‌های سیاسی، در صدد آن بودند تا اساتیدی را بچوبند که در پی آن سنگ بنای تولید اندیشه را در ایران جستجو نمایند به گفتگو نشست. این گفتگوها به صورت «کتاب پرسش» و با همکاری و فرهنگ‌های هنری پیام‌آوران توسعه اندیشه به تدریج منتشر خواهد شد. محور این گفتگوها حول پرسش‌هایی چون: شیوه نگارش شرقی، شیوه نگارش غربی، تمدن‌های شرقی و غربی اصالت یا چه چیز است؟ آیا جهان غرب امروزه مطروق است که همه جهان‌ها باید خود را نسبت به آن بسنجند؟ نسبت ما با گذشته چیست؟ شیوه تفکر چیست؟ هویت جمع چگونه بدین‌ها می‌شود؟ رئالیسم و رابطه‌ی آن با سیرات‌های کهن یونانی و رومی، چگونگی برافکندن مکابکی حوزه‌های تمدن کهن توسط تمدن غربی، وضعیت تمدن‌های کهن در مقابل تمدن غربی، چگونه با گذشته رابطه برقرار کنیم؟ غربزدگی چیست؟ وحدت ملی بر مبنای تشیع، رئالیسم آسیایی و وظیفه تاریخی روشنفکر آسیایی، بدین مضمون مفهوم «دولت ملی» در آسیای انقلابی، مشروعیت در جهان سوم و نقاط عطف تاریخی، چگونگی بیان‌های بحران در نظام‌های سیاسی کهن، اسباب مفهوم قدرت، جهان‌بینی شرقی و قدرت سیاسی، ارتباط‌های کاربرد قدرت در زیر و بم‌های تاریخی، چگونگی دموکراسی پارلمانی در شرق و شکست آن، تضاد دولت‌ها با ملت‌ها و نقش هاست دین، به کشاکش میان اصل حکومت مردم و اصل حکومت ملی، آیا تاریخ انسان حاصل یک سیر تک خطی می‌باشد؟ آیا تاریخ یگانه بر جهان حاکم است؟ عصر هیجان‌گاری، انسان خود بنیاد و انسان هستی بنیاد چیست؟ آیا هر تمدنی تک‌اثرزید است؟ چگونگی بیان‌های ماهیت اقتصادی انسان در عصر جدید تعریف هویت بشری بر مبنای عناصر فرهنگی بویژه دین و زبان، انسان اقتصادی و انسان سیاسی - انسان دینی، هویت در جهان سوم، هویت شهروندی، شهروندان درجه ۲ و ۳ در جهان، ماهیت یافتن جبریگری انسان اقتصادی بر اساس چنانچه دارای تعادل درونی چگونه هستند؟ صورت‌های گوناگون زیست در جهان، قرن ۱۹ قرن اولاد بین عقل بر همین دوران اندیشه‌ی ناب است. تضاد بین عقل

1930, S. 304.
11- Popper, "Selbstbefreiung durch das Wissen", in: Der Sinn der Geschichte, hrsg. von L. Reinisch, München 1961, S. 66 ff.
۱۲. منبع ۶ (جامعه یاز -) ص ۲۲۸ و بعد.
۱۳. منبع ۱، ص ۲۵۲.
۱۴. نگاه کنید به:

K. Popper, "Zur Logik der Sozialwissenschaften", in: Kölnische Zeitschrift für Soziologie und Sozialpsychologie, 14 (1962), S. 241.
۱۵. نگاه کنید به:

K. Popper, "What is Dialectic?" in: Conjectures and Refutations, 1963, S. 312

مقاله «دیالکتیک چیست؟» به وسیله یه فارسی ترجمه شده و ضمیمه کتاب چاپ شده است. کتاب پوپر نیز که مبحثی مقاله فوق است تحت عنوان «حدس‌ها و باطل‌ها» (احمد رام) شرکت سیاسی انتشارات تهران (۱۳۲۸) به فارسی ترجمه شده است. ۱۶. نگاه کنید به مقاله من درباری.

Dogmatismus. Vernunft und Entscheidung", in: J.Habermas: Theorie und Praxis, Neuwied 1963m, S. 231 ff.
۱۷. نگاه کنید به:

R.M.Hare: The Language if Morals, Oxford 1952

18- Ludwig Wittgenstein: Tractatus logico-philosophicus, 6, 52.
۱۹. نگاه کنید به منبع ۶ (جامعه یاز) ص ۲۰۲-۲۰۴.
۲۰. همان جا، ص ۲۸۴.
۲۱. نگاه کنید به:

K. Popper, The Logic of Scientific Discovery, London 1959, S. 93 ff.

ترجمه فارسی: منطق اکتشاف علمی، سیدحسین کمالی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰. [ر]

۱۸. همان جا، ص ۷۸ و بعد.
۱۹. همان جا، ص ۲۲۰ و بعد.
۲۲. نگاه کنید به:

Ch. S. Pierce: Collected Papers, hrsg. von Hartshorne und Weiss, Cambridge 1960, Bd. V.

به ویژه مقالات: "Question Concerning Certain Faculties Claimed for Man", "Fixation of Belief" and "How to Make our Ideas Clear".

E. Husserl: Erfahrung und Urteil, Hamburg 1948.

۲۶. همان جا، ص ۲۱، ص ۱۱۰.
۲۷. نگاه کنید به:

Franz Borkman; Der Übergang vom "bürgerlichen zum feudalen Weltbild, Paris 1934, bes. S. 1-15.
۲۹. منبع ۱، ص ۲۵۹.

علی. انقلاب فرانسه قرارداد اجتماعی و تقدیس یافتن مفهوم مردم و دولت و ملت و شکل‌گیری ناسیونالیسم مدرن، عصر جدید عصر انحلال قومیت در ملیت غرب و قانون‌نویزی، جهان مدرن و پرسشگری ایران، اسباب، پایتزی جهان خود بنده شرق و اعلامیه جهانی حقوق بشر، مخالفت‌ها قومی چیست؟ مخالفت تاریخی چگونه بدینار می‌شود؟ بی‌پایستی ملت و ملت و شکاف‌ها، بزرگی عمده امپریالیستی‌ها بعد از انقلاب در ایران، تغییر رابطه شاه - رعیت به دولت - شهروند چگونه؟ چرا؟ انقلاب اسلامی و سرورزه دولت - مسئله ایبا فرهنگه شناختن ماهیت ایدئولوژی دارد؟ نظام‌های، نظام‌ها، دولت‌ها، آن‌ها معنای متعلق چیستند؟ آیا همی چیست؟ دستگاه باسخت‌های شرطی چیست؟ فرهنگ همچون یک دستگاه باسخت‌های شرطی، کنار از قدر - خویشی - به درباری - خویشی - انسان مدرن و هویت جمعی او در نسبت با دولت مدرن، چرا در عصر مدرن مفهوم ملت - اکثریت - طبقه، توده - مردم - جای تقدیس خدایان را می‌گیرد؟ ایدئولوژی و آرمان شهر، غایت عملی ایدئولوژی، ایدئولوژی و حکومت، جهان فانیست هو ایدئولوژی، ارض سوعد هر ایدئولوژی، ایدئولوژی حاکم چیست و ایدئولوژی حکموان کدام است؟ رابطه آرمان شهر و بهشت: کبر بر سوی جهان آرمان، بهشت جهان حسی کامل - آرام‌شهر جهان عقلی کامل، ایدئولوژی و آرمان‌شهر، فلسفه و آرمان‌شهر، حاکم جهان شهری فلسفه چیست؟ آرمان شهر تاسوس مور و تصویر غایی دولت توتالیتر مدرن، آن توتالیتراسم خود خود را در توتالیتراسم دولت باز می‌تاباند؟ دولت توتالیتر و تسلط ایدئولوژی مطلق، در مقام سوز - در مقام شادمانه علوم - ابراهامی قدرت - خواست قدرت رابطه سوز - ابزه یک رابطه شناختی است یا یک رابطه قدرت؟ عقل مرجع و حاصل آن، عقل نظری و عقل جهانگیر، چرا جامعه‌ی سنتی به دانش عقلی بدین است؟ آیا در جهان شرقی علم و شناخت عقلی در نرون جهان دینی - امپاطری جای دارد؟ ذهنیت شرقی در شکل‌گیری عقل جهانگیر شرکت نکرد؟ چرا؟ پرسش و مسئله تبدیل ابزه به سرورزه انکارکرد؟ است؟ عقل تاریخی بیابار، تئوری لوطه، در ا عقل بوطنی تو خود بوطن به انقلاب صنعتی نتایجیدار؟ غیاب‌های معرفت‌آهسته، هوسرل و غیبت طبع، دیدگاه و ناتوانی موبخت خرد علمی در برابر مساله تک‌توزی، هورگنایبر و خردابزار، پایان عصر قلمبه‌ت‌هنرآزمایی گذر از خردابزاریک به خرد ارتباطی، سویمی سنتی معرفت‌آهسته متعلق ناپوستیست و گسست‌شماره چیست؟ بحران معرفت و بعد ازیستت ذهنیت و معرفت، چگونه اسطوره در آدمیان می‌اندیشد؟ بی‌انگه می‌اندیشد؟ عدم حضور عالم معنایی در عالم فرهنگ ما جهان شیخ‌چار کور کور، مسئله همنشینی روشنفکر ایرانی با توده‌ها، هارمراس، معرفت‌یک پیروزی علم، مشکل فرود؟ معرفت‌یک پیروزی بایان یافته، ناسبت تاریخی و مراد؟ تقلبیت مدرن و نیازهای ما جهان مدرن و شافه فکری الگو ماسکون بر مبنای اصالت علم و منطق، نگارش اصالت علم در مقابل نگارش تاریخی رومیست، پیوستن مدرن سنتز علم و در مقابل نگارش شرقی با ساخت دولت